

## دمکراسی پارلمانی یکی از اشکال دولت بورژوایی!

نظام پارلمانی، که شاه بیت سیستم سیاسی حکومت بورژوایی است، با وجود پیشرفتی که در قیاس با رژیم های استبدادی در بردارد، نهایتاً جز ابزاری که به بهترین نحو با منافع، موقعیت مادی و اجتماعی، و جهان بینی و نگرش سیاسی بورژوازی متناسب بوده و مانند سایر مؤسسات بورژوایی به حفظ سیادت طبقاتی وی خدمت می کند، چیز دیگری نیست. پذیرش حق رای همگانی و گسترش آن به حق رای زنان در ابتدای قرن بیستم، که خود پیش از هر چیز محصول جنبش کارگری و مبارزات سوسیالیستی پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بود، گرچه پیشرفت بزرگی در کسب حقوق مدنی برای کارگران، زنان و مردم عادی محسوب می شد و به معنای وادار کردن بورژوازی به گسترش مفهوم شهروند به طبقات غیر مالک بود، اما نه فقط مطابق پیش بینی رفرمیست ها موجب ظهور دولت های «بیطرف» و فتح آن ها از طرف توده انتخاب کنندگان از طریق پروسه های پارلمانی نشد و نمی توانست بشود، بلکه نهایتاً حاکمیت سرمایه را خالص تر و کامل تر برقرار ساخت.

هر چند در زمان مارکس هنوز حق رای همگانی بطور کامل در جوامع اروپایی که مهد دمکراسی پارلمانی محسوب می شوند پذیرفته نشده بود ولی علیرغم آن مارکس به درستی تشخیص داد که حتی در صورت حق رای همگانی و تأمین برابری صوری افراد در برابر قانون باز سرمایه داران دست بالا را خواهند داشت، و به دولت و سلطه سرمایه داران خدشه ای وارد نمی شود.

مارکس در استدلال های خود تأکید کرد که در جامعه سرمایه داری افراد حتی اگر از نظر حقوقی یکسان باشند، بطور واقعی یکسان نیستند. در حقیقت این موقعیت و مقام اقتصادی افراد است که حدود نفوذ رای واقعی آنان را تعیین می کند و بنابراین مادام که آدم ها به لحاظ اقتصادی نابرابر هستند صحبت از برابری حقوقی آنان مستمکی برای سرپوش گذاشتن بر نابرابری واقعی آنهاست. مارکس با نمونه های گویایی این واقعیت یعنی موقعیت مسلط بورژوازی در دمکراسی بورژوایی را نشان می دهد.

برای نمونه، آدم باید از فن سخنوری چیزی بداند تا بتواند راحت و صریح حرفش را

## تسخیر قدرت سیاسی، ضرورت زندگی و آزادی!



## چپ انقلابی در متن یک انقلاب!

## شورش جوانان علیه سیاست امپریالیسم تجاوزگر فرانسه!

## مرگ های خاموش کارگران در محیط کار!

## کارگران سرکوب جنبش زن، زندگی، آزادی را بر نمی تابند!



## حکومت اسلامی سرمایه داران مسبب اصلی زن کشی!

\*\*\*

## مذهب ابزار سرکوب معنوی کارگران و مردم زحمتکش!

## هدف دولت نژادپرست اسرائیل، الحاق کامل فلسطین!

## جهان امروز

### نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می‌شود!

زیر نظر هئیت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- \* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- \* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- \* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- \* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- \* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با  
کمیته تشکیلاتی کل کشور  
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193

0046760854015

004799895674

00436601195907

تماس با کمیته تشکیلاتی  
کل کومه‌له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

در جامعه باقی می‌ماند. این موقعیت سرمایه داران آنها را در شرایطی قرار می‌دهد که بتوانند شریانهای اقتصادی جامعه را در انحصار خود قرار دهند. سرمایه داران به اعتبار این موقعیت خود می‌توانند توان اقتصادیشان را هم برای پیشرفت سیاستهای معینی به خدمت گیرند و هم برعکس می‌توانند از آن نحوی منفی یعنی برای جلوگیری از پیشبرد سیاستهای معینی استفاده کنند. در هر حال انتخاب با طبقه سرمایه دار است و مادام که قوانین جامعه سرمایه داری مشروع و دست نخورده باقی بمانند از دست کارگران کارچندانی بر نمی‌آید. شریان اقتصادی جامعه، بانکها، مراکز تولیدی، خطوط حمل و نقل و ارتباطات، مزارع و انبارهای مواد غذایی همه و همه با هزار رشته در تصاحب سرمایه داران است. آنها یا مستقیماً یا شخصاً مالک این امکانات هستند و یا اینکه از طریق سهام و اوراق دیگر بانکی در مالکیت آن شریک هستند. بنابراین پارلمان و کابینه منتخب آن هر چه می‌خواهند تصویب کنند، مصوبات آنان در بهترین حالت محدودیت‌هایی را به سرمایه داران تحمیل خواهد کرد، حال آنکه چنین پارلمان و کابینه ای گروگان اهرمهای اقتصادی آنان خواهند بود. مادام که مالکیت شخص سرمایه دار بر دارائی اش محفوظ است توقعی بغیر از این هم نباید داشت. آیا روشن نیست چرا در نظام پارلمانی باز هم قدرت و نفوذ یک رأی سرمایه دار بمراتب از قدرت نفوذ رأی یک کارگر بیشتر است؟

امروزه حتی ایدئولوگهای بورژوازی هم این واقعیت را انکار نمی‌کنند که نقش سرمایه داران و بویژه نقش و نفوذ انحصارات، سازمانها و تشکل های مختلف طبقه سرمایه دار بر وزارتخانه ها و دیگر نهادهای حکومتی بسیار بیشتر از نقش و نفوذ پارلمان بر این ارگانها و تصمیمات آنهاست. در آلمان سازمانهای کارفرمائی از طریق روابط نیرومندی که بر مطبوعات و احزاب اصلی و از این طریق بر دولت و قوه اجرائیه دارند بر پارلمان هم اعمال نفوذ می‌کنند. در انگلستان اعمال نفوذ سازمانها و گروه های صنعتی و تجاری بر احزاب اصلی، دولت و کمیسیونهای پارلمانی با شبکه پیچیده ای از ارتباطات که دارند بر کسی پوشیده نیست. در آمریکا انحصارات و کمپانیهای بزرگ صنعتی در اعمال نفوذ بر وزارتخانه ها با یکدیگر به رقابت بر می‌خیزند. وزیر دفاع دولت آمریکا در مقابل شرکت های هواپیما سازی و تسلیحاتی بیشتر احساس مسئولیت می‌کند تا مجلس و رئیس جمهور این کشور. این روال در همه کشورهای سرمایه داری جریان دارد. بنا به همین دلایل ساده است که دولت ها و پارلمانهای بورژوازی می‌توانند به نام مردم و بنام دمکراسی جنایتکارانه ترین جنگ ها را

جلوی صدها و هزاران نفر بزند و از آن دفاع کند. و تازه این کافی نیست. بعلاوه ضروری است که آدم بتواند از آن همه قاعده پارلمانی و نوشته های پیچیده حقوقی سر در آورد. برخورداری از این خصوصیات برای مدتهای مدید جزو حقوق ویژه سرمایه داران بود. آنان بودند که از همان کودکی از آموزش خوب و کافی برخوردار بودند، تربیت می‌شدند تا حق به جانب و با جرأت حرفشان را در مقابل دیگران بزنند. موقعیت برتر خانواده شان نیز ضامن این بود که آنان متکی بخود بار بیایند و گستاخ و با جسارت تربیت شوند. برای اینکه فقط آموزش ابتدائی اجباری و رایگان شود سالها سال وقت لازم بود و تازه آنوقت تفاوت بین مدارس دولتی و سیستم خصوصی آموزش و پرورش زمین تا آسمان فاصله بود. این اختلاف هنوز هم و آنها هم در پیشرفته ترین کشورها وجود دارد.

به نمونه دیگری توجه کنید، برای اینکه نماینده کارگران به مجلس انتخاب شود باید خود و نظراتش را به دیگران، و منجمله خود رفقای کارگرش در یک حوزه انتخاباتی معین بشناساند. این به تبلیغات و به درآمد کافی برای آن نیاز دارد. اینطور نیست که بورژواها ساکت نشسته باشند، آنها به کمال عوامفریبی مطالبات خودشان را مطالبات کل مردم جلوه می‌دهند، اینطور وانمود می‌کنند و از هر موقعیت ممکن برای تحریک احساسات خام مذهبی، ملی، نژادی در میان کارگران و ایجاد تفرقه در میان آنان استفاده می‌کنند. سرمایه داران به اعتبار موقعیت اقتصادی برتر شان مطبوعات و سایر وسائل ارتباط جمعی را که از قبل مانند خیلی چیزهای دیگر یا خود صاحب آن هستند و یا در اختیار دولتشان قرار دارد به کار می‌گیرند، بهترین نویسندگان و مبلغین را استخدام می‌کنند تا افکار عمومی را مطابق میل خود مهندسی کنند.

ولی بیایید فرض کنیم که ما با یک حالت ایده آل مفروض سروکار داریم، همه کارگران از حق رای برخوردارند، و فرض کنیم که تحت شرایط فوق العاده استثنائی امکانات تبلیغی کارگران و سرمایه داران یکسان است. در چنین حالتی همانطور که مارکس استدلال می‌کند به نقش اهرمهای اقتصادی جامعه سرمایه داری در کنترل پارلمان و حفظ اقتدار سرمایه داران روبرو می‌شویم. قوانین اقتصاد سرمایه داری پدیده‌هایی هستند که جاری هستند و عمل می‌کنند. بنابراین با یا بدون پارلمان این قوانین اقتصادی هستند که اساس جامعه سرمایه داری را می‌سازند. مادام که مالکیت خصوصی پا برجاست و مادام که مناسبات کار مزدی در جامعه دست نخورده باقی مانده است، موقعیت مسلط سرمایه دار از یکسو و موقعیت فرودست کارگر از سوی دیگر

اند اشاره کنیم می بینیم، که در سالهای بعد از جنگ جهانی اول که خیزش های توده ای مردم و مبارزه متشکل کارگران حاکمیت بورژوازی را به مخاطره انداخته بود، بورژوازی همه امکانات قهر و سرکوبش را علیه کارگران که در پارلمان هم نماینده داشتند بکار گرفت.

در ایتالیا در سال ۱۹۲۰ موسیلمینی از طریق کودتا به قدرت رسید و بساط اختناق و سرکوب کارگران و سازمانهای صنفی و سیاسی آنان را گستراند. در آلمان در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳ بورژوازی کارگران را به گلوله بست و شوراهای منتخب کارگران را منحل کرد. در انگلیس در سال ۱۹۲۶ بورژوازی ارتش خودش را بسیج کرد تا اعتصاب عمومی کارگران را در هم بشکند. در اتریش در سال ۱۹۲۸ بورژوازی قیامی را به کارگران تحمیل و هزاران تن از آنان را به خون کشید. در آلمان در سال ۱۹۳۳ هیتلر به قدرت رسید و سرکوب و خشونت علیه کارگران را به حد اعلا رساند. در آمریکا پس از سقوط بازار بورس در سال ۱۹۳۲ سرمایه داران آمریکائی برای سرکوب کارگرانی که خواهان ایجاد اتحادیه هایشان بودند رسماً از باندهای مافیائی استفاده کردند.

در همین ایران در حول و حوش آن سالها دو کودتا روی داده است. یکی کودتای ۱۲۹۹ شمسی که رضاخان را به قدرت رساند و مجلس به ابزاری در دست او تبدیل شد و دیگری کودتای ۱۳۳۲ که به سرنگونی دولت مصدق و روی کار آمدن مجدد محمد رضا شاه منجر شد.

در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در کشورهای اروپای غربی به استثنای یونان سالهای ۶۰ میلادی کودتائی روی نداده است، اساساً به این علت که سلطه بورژوازی هنوز آنقدر به خطر نیافتاده که بورژوازی برای حفظ موقعیت خود به چنین شیوه هایی متوسل شود. ولی هر بار که اوضاع قدری مخاطره آمیز شده است بورژوازی اروپا آمادگی خود را برای انجام هر اقدام اضطراری نشان داده است. مثلاً در فرانسه ۱۹۵۷ پرزیدنت دوگل مجلس فرانسه را بی اختیار کرد و خواهان تدوین یک قانون اساسی جدید شد و در سال ۱۹۶۸ به ارتش فرانسه آماده باش داده شد تا در صورت لزوم تانکهای خود را به خیابان آورند.

آنچه گفته شد بیان فشرده ای بود در باره نقش دمکراسی پارلمانی برای حکومت سرمایه داران. بنابراین می توان دید که دولت بورژوازی چیزی پیچیده تر و وسیعتر از آنچه است که در ادبیات بورژوازی آن را به کابینه منتخب پارلمان اطلاق می کنند.

مغایر با منافع اساسی آن عمل می کند در خطر ببندد، به ابزار دیگر دولتی اش متوسل می شود. بورژوازی از ارتش، پلیس مخفی، بوروکراسی، دستگاه قضایی نیز برخوردار است، نهادهایی که بورژوازی وظیفه حفظ نظم و امنیت جامعه



را به آنها سپرده است و سلسله مراتب آنان نیز هیچ انتخابی نیستند بلکه مستقیماً توسط خود طبقه بورژوا انتصاب می شوند.

بنابراین اگر زمانی رأی پارلمان تداوم سلطه بورژوازی را به خطر اندازد، اگر زمانی دعوای پارلمانی چنان بالا گیرد که جامعه به یک بحران سیاسی یا اجتماعی مواجه شود، اگر زمانی شکاف بین اقشار مختلف بورژوازی سلطه کل این طبقه را تضعیف کرده و زمینه ای برای تحرک جدی کارگران فراهم آورد، بورژوازی برای رفع این خطر به اهرمهای دیگر قدرت دولتی خود متوسل می شود. در بسیار از کشورها یک مقام ماوراً پارلمانی برای این مواقع در نظر گرفته شده است. شاه، رئیس جمهور، رهبر و امثالهم یکدفعه بعنوان داور نهایی نازل می شوند، از حق ویژه خود استفاده کرده و پارلمان را منحل می کنند. ولی اگر وضع از این هم بدتر شده باشد که نتوان به این اقدامات آنرا بهبود بخشید، در اینصورت بورژوازی قانونیت خود را کنار زده و دستگاه متعارف اعمال قهر و سرکوب خود، یعنی ارتش و پلیس را بکار می گیرد و دست به کودتا می زند.

تاریخ صد سال گذشته مملو از نمونه هایی است که نشان می دهد چگونه در مواقع خطیر بورژوازی ارتش، پلیس مخفی اش، بوروکراسی، قضات، زندانها و جوخه های اعدامش را بکار می گیرد و اگر اینها کفایت نکرد به سازمانهای باند سیاهی و گروههای کانگستر و مافیائی هم متوسل می شود تا به اشکال غیر پارلمانی و البته غیر قانونی موقعیت از دست رفته اش را بدست آورد. در همین قرن اخیر آدم آنقدر مثال می تواند بیاورد که از فرط وفور در مضیقه می افتد. اگر در اینجا کشورهای آمریکای لاتین و آسیایی را قلم بگیریم و فقط به کشورهای اروپائی که مهد دمکراسی های پارلمانی بوده

براه اندازند. باز به همین دلایل ساده است که جنبش میلیونی و عظیم ضد جنگ علیه عراق با شعار "با نام ما به جنگ نروید" نتوانست از مجرای پارلمان خواستها و مطالبات خود را به کرسی بنشاند. در آمریکا و انگلستان میلیونها تظاهر کننده ضد جنگ که افکار عمومی اکثریت جامعه را با خود همراه داشتند نتوانستند از مسیر پارلمان جلو جنگ افروزی دولت های بوش و بلیر را بگیرند. در اسپانیا و ایتالیا مخالفت اکثریت مردم با جنگ نتوانست مانع پیوستن دولت های این کشورها به سیاستهای میلیتاریستی آمریکا شود. در فرانسه اعتصابات کارگری و توده ای علیه قانون بالا بردن سن بازنشستگی و پشتیبانی بیش از هفتاد درصد از افکار عمومی از این اعتراضات نتوانست جلو تصویب و اجرای این قانون را بگیرد

\*\*\*\*\*

در سطور بالا به موانع عملی که سرمایه داران بر سر ورود نمایندگان کارگران به پارلمان قرار می دهند و اقدامات اقتصادی که سرمایه داران به علت موقعیت مسلط خود در جامعه می توانند به آنان متوسل شوند پرداختیم. در این قسمت به اقدامات فرا اقتصادی که در آخرین قدم بورژوازی برای حفظ سلطه خود بکار می بندد می پردازیم. چون ممکن است گفته شود، بسیار خوب اگر مسئله مالکیت مانع پیشرفت است آنوقت پارلمان می تواند آن را ملغی نماید. این البته حرفی است که سوسیال دمکراتها حدود صد سال است آن را می زنند و هیچوقت تاکنون مقدور نشده است. اما اگر این تجربه تاریخی را نادیده بنگریم. مثلاً آن را بحساب رفرمیسم این جریانات بگذاریم و به فرض اینکه پارلمان مالکیت خصوصی را ملغی می کند، آنوقت چه می شود؟

این ما را به سومین و مهمترین نکته در مورد مسئله دولت و پارلمان در دمکراسی های بورژوائی می رساند. پارلمان صرفاً یکی از ابزارهای دولت بورژوائی است و کسی که این را نبیند خود و دیگران را به نفع بورژوازی فریب می دهد. بورژوازی طبقه ای نیست که بشود آن را صرفاً به یک عده آدم متمول و صاحب ثروت تنزل داد. این طبقه برای حفظ موقعیت خود در کنار توان مادیش ایدئولوگ ها و احزابی که موقعیت نابرابر آن را توجیه می کنند، و همینطور سلسله مراتب مذهبی که اسباب تخدیر روان مردم را برای آن فراهم می کنند، از چیزی بنام دستگاه دولتی برخوردار است. دولت بورژوازی نهادی است که از طریق آن ابزار قهر و سرکوب در انحصار طبقه سرمایه دار قرار دارد. بورژوازی آنگاه که مشروعیت قانونی خود را مثلاً بخاطر وجود پارلمانی که

عباس منصوران

## تسخیر قدرت سیاسی، ضرورت زندگی و آزادی!



کنگره اتحادیه کمونیست‌های اروپایی در لندن، نام مانیفست حزب کمونیست برای مانیفست تصویب شد. این یک آگاهی طبقاتی درخشان بود تا کمونیسم کارگران را از سوسیالیسم‌های رنگارنگ زره بندی شود. از آن زمان تا کنون، گرایش‌ها و گروه‌بندی‌های بیشتر ضد کارگری و ضد سوسیالیستی، در برابر این بیان نامه پدیدار گردیده‌اند. آنان تلاش می‌ورزند تا با دستکاری و تخریب از درون، سازمانها و ارگانهای طبقاتی کارگری را به سود دیگر طبقات از ساختار و اصول طبقاتی و کمونیستی به دلخواه استثمارگران درآورند.

کمونیسم اما، جدا از بررسی تاریخ واقعی رفرمیست-ناسیونالیست‌ها و گرایش‌های لیبرال، پراتیک آنان را ملاک و معیار شناخت خویش می‌شناسد، نه آنچه که آنها در باره‌ی خود می‌گویند و می‌نویسند. طبقه کارگر، با معیار دیالکتیکی شناخت، پراتیک را معیار شناخت و داوری خویش قرار می‌دهد. ادعاها و اصرارهای پر سر و صدا برای لاپوشانی کردارهای پنهان اند. کمونیسم انقلابی کارگری می‌آموزد که برای پی بردن به ماهیت مبارزه حزبی بجای پرداختن به آنچه افراد و احزاب در باره خود می‌گویند و یا در واگویی‌های ملال آور برنامه‌های سیاسی و صوری و فرمالیستی به زبان می‌آورند، باید به عملکرد آنان بنگرند. عملکرد این سوسیالیست‌های فرمال، بدون شک، متضاد سوسیالیسم انقلابی است. برای شناخت افق طبقاتی و ماهیت گروه‌بندی‌های سیاسی و ارگان‌های و حتا افراد مدعی، باید تاریخ واقعی و پراتیک آنان، و موضع گیری آنان، در آن هنگام که منافع طبقاتی گروه‌بندی‌های اجتماعی به میان می‌آیند، به داوری گرفت و به ارزیابی گذاشت، زیرا که پراتیک، معیار و سنجشگر شناخت ماهیت و وابستگی طبقاتی آنان است و نه آنچه که آنان می‌گویند؛ باید روابط و همراهان پیدا و پنهان و نانوشته‌های غیرکارگری آنان را بینابین خطوط و کدها و کلیدواژه‌های گفتاری و نوشتاری‌اشان، بررسی کرد و ملاک استراتژی آنان دانست. بویژه، آنجا و آن هنگام که تضادهای طبقاتی شدت می‌گیرند و گرایش‌ها در برابر هم صف آرایی می‌کنند، گرایش‌های سیاسی در برابر هم نمایان می‌شوند تا از منافع طبقاتی متضاد خود دفاع کنند. نمونه‌ی

را به اتحاد، مبارزه، تسخیر قدرت سیاسی و رهایی فرا می‌خواند. تاریخ مبارزات طبقاتی از آن هنگام که پرولتاریا به یاری حضور طبقاتی و فلسفه‌ی خویش، در عمل در اروپای سال ۱۸۵۰ پا به عرصه‌ی کارزار طبقاتی نهاد، نمونه‌ها و تجربیات بسیاری را شاهد می‌آورد که چگونه روشنفکران طبقات و لایه‌های غیر پرولتری، آگاهانه و یا ناخودآگاه با پوشش سوسیالیسم و کمونیسم به این جنبش روی آوردند. بسیاری از این پیوسته‌گان در گفتار با مانیفست و منشور و برنامه‌های سیاسی حزبی و سوسیالیستی و طبقاتی همراه شدند. اما در عمل، سیاست‌ها و اهداف طبقاتی خویش را به پیش بردند و کوشیدند در هر بزنگاه و تندپیچ تاریخی، سوسیالیسم را به رنگ و به سود طبقه و لایه‌ی طبقاتی خود در آورند.

بورژوازی و لایه‌های بالایی «طبقه متوسط» یا همان لایه‌های بالایی خرده‌بورژوازی جدید، همزمان به کار و دستبردهای تخریبی و مدل سازی‌های دست به کار و سوسیالیسم و سوسیالیست‌های رنگارنگی پدیدار شدند. آغاز این همزایی به سالهای ۱۸۶۰ در آلمان که نخستین حزب سوسیالیست کارگران به رهبری لاسال برپا شد بازمی‌گردد. تجربه نشان داده است، زمانی که منافع خصوصی در میان باشد، روشنفکران این بخش برای توجیه خویش، هر آنجا که لازم بدانند، قانون جاذبه و اصول بدیهی هندسه و ریاضی را نیز وارونه جلوه می‌دهند. برای جلوگیری از اینگونه سوء برداشت‌ها، بیرهنگی، پیشبرد استراتژی انقلابی، در عمل و پراتیک، ضمانت اجرایی استراتژی انقلابی یک ضرورت است. برای این هدف، پیش از همه وجود دو عنصر شفافیت و ابهام زدایی، تاکتیک‌های درخور آن را نیز باید در پیش گرفت، زیرا که برای رسیدن به اهداف والای انسانی، باید از ابزار و پرنسیپ‌های انسانی استفاده کرد.

### مانیفست کمونیسم و نه مانیفست سوسیالیسم

مارکس و انگلس با دریافت این واقعیت، مانیفست انقلابی کارگران را آگاهانه مانیفست سوسیالیست نام نهادند. سال ۱۸۴۸ در نخستین

بنا به یک ضرورت حیاتی و هدف انقلابی، خود-رهاسازی برده گان سرمایه در تمامی بدنه‌ی اجتماعی جامعه از زنان تا جوانان و کودکان، بازنشسته گان، تهی دستان شهر و روستا و رانده شدگان به‌حاشیه‌های مرگ و آوارگی و مهاجرین کار، تا لشگرهای دستفروشان و کولبران و سوخت‌بران و ... در گرو لغو حاکمیت سرمایه داران از قدرت سیاسی و اقتصادی است. این ضرورت نه تنها برای لغو بردگی و ازخودبیگانگی انسان، برای حفظ و زیست و بوم زمین که به دست مناسبات سرمایه‌داری و خودخواه سرمایه‌داران، در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته یک ضرورت زندگی است.

«...بنابراین، تسخیر قدرت سیاسی، اینک یک وظیفه بزرگ طبقات کارگر شده است.» (۱) اینک در ایران و برخی سرزمین‌ها به ویژه فرانسه شاهد برآمدها و سازمانیابی جنبش کارگری - سوسیالیستی هستیم.

به بیان راستین مارکس «کارگران یکی از عوامل پیروزی را هم اکنون در اختیار دارند-شمار، ولی شمار فقط در متن توازن قوا نقش ایفا می‌کند. آن هم در صورتی که کارگران در رهبری آگاهی و اتحاد اشان در همبستگی مبارزه کنند. تجربه گذشته نشان داده است که سرانجام بی توجهی به پیوندی هموندی که باید بین کارگران کشورهای مختلف موجود باشد، و آنان را در همه‌ی مبارزاتشان در راه رهایی با هم متحد و هم پیمان سازد صرفا آشفتگی و تزلزل تلاشهای بی انسجام آنها خواهد بود.» (۱)

به بیان دیگر، تعداد نفرات، تنها نقش توازن قوا را تعیین می‌کنند و نقش پیروزمندانه و تعیین کننده‌ای در انقلاب ایفا نمی‌کنند. نقش انقلابی، زمانی با شمار کارگران تکمیل می‌شود که با:

- ۱- سازمان‌یابی طبقاتی
- ۲- آگاهی طبقاتی
- ۳- انترناسیونالیسم یا همانا همبستگی بین‌المللی هم راه و همگن شود.

### استراتژی کارگران

اسناد بین الملل اول به بیان مارکس در سال ۱۸۶۴ با این اعلام آشکار، کارگران جهان





انقلاب سیاسی شکست خورده ۱۳۵۷ در ایران که بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه «فداییان خلق» و طیف توده ای و دیگر رفرمیست‌ها را زیر نام سوسیالیسم و چپ و دفاع از میهن و مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم و... را وادار کرد تا زیر نام مبارزه با امپریالیسم، پایه‌های فاشیسم اسلام سیاسی و حاکمیت تا کنونی آن را تثبیت گر شوند. حزب توده حتی سرچلاد خمینی یعنی آیت الله خلخالی را کاندید خود اعلام کرد و بیانه داد که هر جا وی کاندید شود به او رای دهند.

پیوستن فداییان اکثریت به خیل سربازان بدنام خمینی و حکومت اسلامی تنها یکی از چنین شواهد بارز تاریخی است. در این رویداد، سوسیالیسم نیز پوششی شد که بخش های گوناگون در آن پناه گیرند. به بیان مارکس:

«به تدریج دیدیم که دهقانان، خرده بورژواها و طبقات [لایه‌های] متوسط به چگونه اندک، اندک به سوی پرولتاریا می گرایند و ناگزیر می شوند با جمهوری که آنان را در حکم رقیب و دشمن خود می شمرد، آشکارا در بیفتد. عصیان بر ضد دیکتاتوری بورژوایی، احساس نیاز به تغییر جامعه، به حفظ و نگهداری نهادهای دمکراتیک و جمهوریخواهانه به عنوان اندام های لازم جنبش خویش، گرد آمدن پیرامون پرولتاریا به عنوان نیروی انقلابی قطعی، اینها بود ویژگی های مشترک به اصطلاح سوسیال حزب سوسیال دموکرات، حزب جمهوری سرخ.» (۲)

همانگونه که مسئولیت رشد و گسترش فاشیسم بر دوش سوسیال دمکراسی است، مسئولیت پایه گیری خمینیسم و حکومت اسلامی در این ۴۰ ساله بر دوش سوسیال- رفرمیست‌هایی مانند طیف توده‌ای-فدائیسیم اکثریت و ملی مذهبی‌هایی بوده که سوسیال دمکراسی لائیک و غیر لائیک ایرانی را نمایندگی می کرده‌اند. «محور مقاومتی»ها کنونی، نوه‌های ناقص‌الخلقه‌ی همان خط و خط امامی‌های دهه‌ی ۶۰ و «ضدامپریالیست‌ها»ی آن روزهای حکومت اسلامی هستند.

## باز تولید گرایش های طبقاتی در احزاب

حزب‌های "سوسیال دموکرات" مورد نقد مارکس، از ائتلاف منافع مختلفی تشکیل یافته بود، به یک جبهه طبقاتی و مبارزاتی می مانند. قطب‌ها و خواسته‌ها، از کوچکترین "اصلاح بی‌نظمی اجتماعی تا دگرگونی نظام اجتماعی"

خصوصی / دولتی. برای برداشتن این تضاد، یکی باید دیگری را برکنار سازد. سوسیالیسم عدالتخواهانه و اخلاقی بر مفهوم اخلاقی (مورالیت) مخالفت با شیوه غیر عادلانه‌ی شیوه توزیع، استوار است. سوسیالیسم انقلابی طبقه کارگر و کمونیست‌ها، بر مبنای مخالفت با شیوه تولید، و درک تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی و بر اتیک (Etic) انسانی استوار است.

اگر بورژوازی و به ویژه لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان و جمهوریخواهان پیرامون و در جوار و بیرون و درون حکومت اسلامی، و اپوزیسیون فاشیستی سلطنت طلب و «مشروطه خواه» و نواده‌گان فئودال‌های منقرض و قزاقان و سلاهی کودتا به تکاپو افتاده‌اند، هراسناکی آنان از جنبش کارگری را بازتاب می‌دهد و در هراس از بیداری کارگران و گرایش‌های شورایی و سوسیالیسم انقلابی است. بینشی که این بیداری را نمی‌بیند و طبقه را پیوستار و درکنار بورژوازی (طبقه متوسط) می‌بیند، بینشی انحلال طلبانه است. منادیان همبستگی همه با همی، و پوپولیستی به بهانه «براندازی» و سرنگونی حکومت اسلامی، در سودای دستیابی به بهشتی برای خویش و برپایی جهنم فاشیسم برای کارگران و کمونیست‌ها و همه کسانی هستند که سلطه‌ی سلطنت را بر نتابیدند و «پنجاه وهفتی» شدند و سزاوار تیرباران شان می‌دانند. انحلال طبقه کارگر در مرداب لایه‌های میانی، انحلال سازمان‌ها و حزب کمونیست و ارگان‌های کارگری در پوپولیسم و ناسیونالیسم و خیمه زدن کنار لایه‌های میانی هدف پوپولیسم و رفرمیسم و منادیان «جامعه‌ی مدنی» یعنی تله‌ی سرمایه‌داری است. هراس آنان از سامانیابی شوراهای نمایندگان کارگری و تهی‌دستان همچون ارگانهای قیام و حاکمیت انقلابی است.

برای نگرشی که امید به رای مردم و به آری یا نه دو گزینه لیبرال‌ها و طبقه کارگر پس از سرنگونی همه با همی حکومت مرکزی بسته‌اند، از شوراها و خودگرانی انقلابی واهمه دارند. آنان انحلال شخصیت مدارانه‌ی خویش را در شوراها می‌بیند، بنابراین با شوراها انقلابی که به شخصیت محوری پایان می‌دهد سر ستیز دارند. شورهایی که در اعتصاب های توده‌ای سیاسی و قیام، گسترش می‌یابند و نهادینه می‌شوند، به‌سان ارگانهای انقلابی رویکرد دارند و تضمین کننده پیروزی و دستاوردهای انقلاب خواهند بود و البته چنین ساختارهایی برای رفرمیست‌های هراسناک و تابو شمرده می‌شوند. سوسیال ناسیونالیست‌ها،

مشارکت و سهم‌بری و سودخواهی پس



«از لیبرالیسم تا تروریسم انقلابی» را در بر می‌گرفتند، به همین نسبت آنان علیرغم ادعای سرخ بودنشان دارای استراتژی جدا از هم و به همان اندازه نیز در مفهوم و برداشت و انتظار از "سوسیالیسم" گوناگونی می یافت که فاصله طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا. سازمان های مدعی چپ و کمونیسم و نیز گرایش هایی در جنبش سوسیالیستی به برداشت مبارزه طبقاتی، را باید با سنجه ی پراتیک آنان ارزیابی کرد. خودویژگی های «سوسیال- رفرمیست‌ها را باید در پشت جمله پردازی‌های و در مفاهیمی همانند "سوسیالیسم"، "ناسیونالیسم"، "پروسه"، "تکامل تدریجی"

، «جنبش‌های اجتماعی»، «چپ»، «دمکراسی»، «توازن قوا»، «جامعه مدنی»، «عقلانیت» «حقوق بشر» و... جستجو کرد. سوسیالیسم آنان سوسیال رفرمیسم است و بس. سوسیالیسم آنان، رهایی اقتصاد و رفع بحران‌ها را در چارچوب ها و تنگنای موجود خواستارند. رفم و امتیاز گیری، هدف نهایی این رفرمیست هاست. بنابراین، سوسیالیسم آن‌ها سوسیالیسم چینی و روسی و در حوزه محلی چاوزی و کاستریستی و سرانجام سوسیال دمکراسی است که در ایران از همان آغاز، استبداد آسیایی را در گهواره دارد. آنان گشایش اقتصادی را خواهند و به همین سبب سوسیالیسم آنان نوعی سوسیالیسم بورژوایی ارزیابی می‌شود. در نیمه نخست سده ۱۸۵۰ سوسیالیسم مورد نقد و افشاگری کمونیست‌ها در ضمن سوسیالیسم جزمی و اتوپییایی بود. سه رهبر بزرگ آن سوسیالیسم (ژرژ فوریه، سن سیمن و روبرت اوئن)، کیمیاگرانی بودند که دز نخستین سالهای ۱۸۰۰ در نوزادی طبقه کارگر، در رویای سوسیالیسم بودند. آنان نوعی سوسیالیسم خرده بورژوایی را نمایندگی می‌کردند که پرولتاریا هنوز به لحاظ عینی و ذهنی، در آن زمان "به حرکت ذاتی و مستقل تاریخی خود نرسیده بود". این سوسیالیسم، پس از گذشت ۱۷۰ سال، در آغاز هزاره سوم م. با ستایش از نام آن سه تن، اینک به غایت ارتجاعی است.

این سوسیالیسم، ایده‌آلیسم و فعالیت‌های ذهنی شماری محدودنگر را به جای واقعیت می‌انگارد و براین تلاش است تا کل جنبش اجتماعی را زیر فرمان و با وعده‌ی پذیرش و پرداخت‌های ناچیز، امتیازهای گذرا بدهد تا سود دایمی خود را بیمه کند.

تفاوت میان سوسیالیسم انقلابی بردگان کاپیتالیسم مدرن، و سوسیالیسم خرده بورژوایی یا "سوسیالیسم چپی"، به همان اندازه است که تضاد میان مالکیت اشتراکی و مالکیت

به زیر افکنده شد، اما به جای شوراهای طبقاتی کارگران، و تهی دستان و تمامی ستمبران سرمایه، یک حزب سیاسی و کمیته مرکزی حزب به نیابت به قدرت رسید و با مرگ لنین و آخرین و دور ساختن شوراهای و بایگانی سپردن واپسین تلاش های لنین مبنی بر فراخوان کارگران به سوی رهبری حزب و نجات انقلاب، و نیز محاصره اقتصادی امپریالیستی و جنگ داخلی ... انقلاب شکست خورد.

تجربه ی بهمن ۵۷ در ایران نیز به هزینه ی ۴۴ سال مرگ و نیستی و تباهی انجامیده که صدها سال برای سازندگی و بازسازی زندگی و جبران آن نیاز است ... تجربه هایی هستند که هر انسان آگاهی و مسئولیت پذیری را به ضرورت سه فاکتور حیات بخش انسان و زیست و بوم زمین وظیفه مند می سازد:

- ۱- سازمان یابی و همبستگی و اتحاد طبقاتی
- ۲- آگاهی طبقاتی
- ۳- انترناسیونالیسم

## زیرنویس ها و منابع

- ۱- کارل مارکس، پیام آغاز به کار جامعه بین المللی کارگران (انترناسیونال اول)
- ۲- مارکس، نبردهای طبقاتی در فرانسه (۵۰-۱۸۴۸)، ترجمه باقر پرهام، صص ۴۲- ۱۴۱ نشر مرکز، تهران، چاپ چهارم ۱۳۹۰.
- ۳- عباس منصوران، در دفاع از استراتژی سوسیالیسم انقلابی، علیه ناسیونال - رفرمیسم <https://cpiran.org/html/maghalat/page1/۳/۲۰۱۹/> پنجشنبه - ۱۶ اسفند ۱۳۹۷.
- ۴- مارکس، انگلس، خطاییه به کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها، سال ۱۸۵۰، ترجمه از متن انگلیسی،

دهم تیرماه ۱۴۰۱



حزب در شبکه های اجتماعی

Peshraw Cpiran

Peshraw Cpiran

Peshraw Cpiran

Peshraw Cpiran

## خطر مینی مالیسم و تنزل گرایی

از تجربه کمون ۱۸۷۱ و پیش از آن آموزش عملی طبقه کارگر انقلابی و اندیشه مارکس و انگلس در برهه ی شرایط انقلابی جنبش کارگری در اروپا سال ۱۸۵۰ آموخته ایم که: «کارگران و به ویژه اتحاد کمونیست ها، می باید به جای پایین آوردن خود تا سطح هوراکشان دموکرات های خرده بورژوا، برای ایجاد سازمان مستقل کارگری در دو سطح مخفی و علنی به موازات دموکرات های رسمی، تلاش ورزند. کارگران می باید هر یک از کمون های خود را به مرکز و قانونی برای انجمن های کارگری تبدیل کنند که در آنها مواضع و منافع پرولتاریا، مستقل از تأثیرات بورژوازی، به گفتگو در می آید.» «... برای آن که بتوان با این حزب [دموکرات های خرده بورژوا]، که خیانتش به کارگران از همان نخستین ساعات پیروزی آغاز می گردد، به مقابله ی پرتوان و تهدیدآمیز برخاست، کارگران را باید مسلح و سازمان داد. مسلح نمودن کل پرولتاریا به تفنگ، توپ، فشنگ و مهمات جنگی، باید بی درنگ به اجرا درآید، و در برابر بازسازی میلیشیای شهری به شکل گذشته، که علیه کارگران سازمان داده می شود، مقاومت کرد. با این همه، در جایی که چنین روی کردی ناشدنی است، کارگران باید سعی کنند تا مستقل، به عنوان گارد پرولتری با فرماندهان و ستاد برگزیده اشان سازمان یابند و خود را نه زیر قدرت حکومتی، بلکه زیر فرماندهی شوراهای محلی انقلابی که به تلاش کارگران به وجود آمده است، قرار دهند. در هر جایی که کارگران در استخدام حکومت هستند، باید خود را در گاردهای ویژه خود با فرماندهان برگزیده، و یا به سان بخشی از گارد پرولتری، سازمان داده و مسلح نمایند. کارگران، زیر هیچ عنوانی نباید اجازه دهند که سلاح ها و مهمات را از دست شان خارج کنند. هر تلاشی برای خلع سلاح کارگران، باید در صورت لزوم باید با قهر و با اعمال زور ناکام ماند.» (۴)

این رهنمودها، در حالیکه رد اکسیون نیسم (تنزل دهی) و حداقلی و فروکاستن خواست های انقلابی را مردود می شمارد، ماکزیمالیسم و تخیل گرایی را نیز بازگو نمی کند و به ضرورت های عینی و دستیافتنی رویکرد و پافشاری دارد.

این شرایط انقلاب در سال ۱۹۱۷ در روسیه رخ داد و انقلاب کارگری برای تسخیر قدرت سیاسی جهش کرد، سرمایه داری از قدرت سیاسی

از «براندازی» را کعبه آمال خود قرار داده اند و کمونیست ها در برابر آنان، خواهان سرنگونی انقلابی، برپایی حاکمیت شورایی و خودمدیریتی شورایی و تحقق جامعه ی اشتراکی سوسیالیستی و بازگشت انسان به انسان نوعی یعنی ارزش های انسانی هستند. تنها با رفع مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که انسان به انسانیت خویش، یعنی از خودبیگانگی به خودیابی رویکرد می یابد. حفظ زمین و زیست و بوم و زندگی از نابودی، هدف رهایی و برابری و خود مدیریتی چنین رویکردی است.

## تضادهای طبقاتی، سوء تفاهم نیستند!

تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی و اتحادها و پیمان ها، تصادفی و بنا به سوء نیت و یا حسن نیت افراد نیستند، همانگونه که جهنم و بهشت ادیان نیز چنین نیستند. از این روی، قراردادهای و توافقاتها و وعده وعیدهای سرخرمن، توافق نامه ها و منشورها تضمین کننده پیشگیری درگیری ها و خونریزی های بین احزاب و نیروها و گروه بندی سیاسی و طبقاتی نیستند. تاریخ بارها این خوش پنداری ها را ثابت کرده است. سامانیافتگی انقلابی، آگاهی انقلابی، شوراهای انقلابی و مسلح و ارتش مسلح کارگری و توازن قوا تضمین کننده پیروزی و اقتدار انقلاب و طبقه کارگر است. حزب و سازمان انقلابی طبقه کارگر با اتحاد و ممانشات با احزاب و سازمان های بورژوازی، پیشاپیش تنها خود را در نقش اسب تروای دشمنان طبقه کارگر و انقلاب تبدیل می کند.

## اطلاعیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

پورد اطلاعیه فلی  
کمیته مرکزی حزب توده  
ایران درباره پشیمانسی  
حزب ما از نامزدهای غیر  
حزبی برای مجلس خبرگان،  
اینک به اطلاع میرساند که  
در کرمانشاه، اعضاء و  
هواداران ددوستان حزب،  
علاوه بر رفیق رضاشلتوکی،  
نخو هیئت سیاسی کمیته  
مرکزی حزب توده ایران...

به حجت الاسلام سید یونس  
موسوی رأی خواهند داد.  
حزب توده ایران،  
ضمناً اعلام میدارد که در هر  
نقطه ای که آیت الله صادق  
خلخال نامزد باشند، به  
به ایشان رأی خواهد  
داد.

کمیته مرکزی  
حزب توده ایران  
۱۳۵۸۵۵۹

## چپ انقلابی در متن یک انقلاب!



منشور حداقلی همکاری مستمری وجود داشته باشد؟ آیا ممکن نیست با وجود اختلافات و مرزبندی های واقعی، تعدادی از تشکل های امضا کننده منشور حداقلی بر مبنای توافق بر منشور حداقلی و یا تغییراتی که در آن ضروری میدانند، کار مشترک و متشکلی را در دستور کار قرار بدهند؟ اکنون با وجود منشور حداقلی زمینه برای همکاری و اتحاد عمل بیش از پیش فراهم شده است. چنین همکاری و اتحاد عمل مشترکی می تواند وزن چپ کارگری را افزایش داده و به تقویت بلوک چپ و کارگری کمک کند. اگر منشور حداقلی یکبار مطرح شود و سپس بایگانی شود چه تاثیر بسزایی خواهد داشت؟ متشکل شدن تشکل های کارگری و توده ای پیرامون آن، جهت همکاری است که مطالبات آن را می تواند مداوما در جامعه مطرح و تبلیغ کند.

متحزب نبودن جنبش توده ای در شرایط انقلابی یکی از بزرگترین نقطه ضعف های دیگر هر جنبش انقلابی است. حزب کارگری و یا تشکل های سیاسی منسجم انقلابی چپ قادر هستند سازماندهی لازم را برای روزهای تعیین کننده و سرنوشت ساز انجام بدهند. هر چند جنبش خودبخودی توده ای گاه می تواند به سرنگونی قدرت سیاسی منجر گردد اما شانس موفقیت جنبش توده ای که تحزب انقلابی نقش مهمی در آن نداشته باشد بسیار کمتر است. آگاهی نسبت به ضرورت تحزب سیاسی درجه ای از ارتقاء مبارزه است که بسیاری حتی از منفردین چپ انقلابی از آن غافل هستند. کم نیستند فعالین سیاسی با گرایش چپ در داخل و خارج کشور که فعالیت فردی را انتخاب کرده اند. موضوع بر سر ضعف سازماندهی سیاسی در جامعه است هر چند استبداد بزرگترین مانع در این مورد است اما فقدان آگاهی بر این موضوع که بدون حزب کارگری و یا سازمان های سیاسی سوسیالیستی قدرتمند امکان پیروزی طبقه کارگر و مردم بر جمهوری اسلامی و در سطح وسیعتر بر طبقه سرمایه دار ضعیف است، نکته ایست که آگاهی اندکی در مورد آن وجود دارد. اساسا و تاریخا جامعه ایران به استثناء کردستان، جامعه ی متحزبی نیست البته عوامل بسیاری در این مسئله دخیل بوده و هستند و همانطور که گفته شد در راس آنها استبداد است اما طیف وسیع

در داخل کشور هر چند دیر هنگام اما به هر شکل بیست تشکل کارگری و توده ای با ارائه منشوری حداقلی بلوک چپ و کارگری را تحکیم بخشیدند و صف چپ و راست در متن این جنبش انقلابی دو قطبی تر شد. اشارات مختصر به نقاط قوت چپ انقلابی که همچنان نیز می توان به آنها پرداخت ما را در شناخت وضعیت و موقعیت خود و توان و امکان تاثیر گذاری بر جنبش آگاهتر می کند و چراغ راه آینده است و به این اعتبار شناخت نقاط ضعف و انحرافات نیز ضروری است تا در پیکارهای طبقاتی پیش رو بهتر بتوانیم با آنها برخورد کنیم و به کژ راهه نرویم.

### دو نقطه ضعف!

روند مبارزه طبقاتی اکثریت مردم ایران را در وضعیت انقلابی آن شش ماه در چنان شرایطی از توازن قوا قرار داد که طی بیش از چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی قرار نداده بود. اما چپ انقلابی از سازماندهی کارگری و توده ای کافی برخوردار نبود تا بتواند نه تنها هدایت بیشتری بر مبارزات داشته باشد بلکه بر عمق و کیفیت آن نیز تاثیر گذار باشد. در واقع بدون تحقق استراتژی ایجاد تشکل های کارگری و توده ای قادر نیستیم هژمونی خود را بر جنبش متشکل شدن کارگران در دل جامعه به شدت استبدادی ایران امری بسیار دشوار، اما قابل تحقق است واقعیتی که طی چند دهه به سختی و با هزینه زیاد در جریان است و راه خود را به جلو باز می کند البته میدانیم که نه ولنتاریسم و نه آمپریسم نمی تواند در این رابطه به ما کمک کند تا تشکل های کارگری به سرعت تکثیر شوند اما تشکل هایی که منشور حداقلی را امضا کردند و سپس شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت هم از آن حمایت کردند، این نوید را می دهد که حتی با تعدادی کمتر از همه امضا کنندگان منشور حداقلی، می شود یک ظرف همکاری متشکل و دائمی ایجاد کرد.

تجربه چنین اقدامی در سطح پایین تر در اواخر دهه هشتاد در قالب شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری در داخل کشور وجود دارد. آیا نمی شود پیرامون مبارزه برای متحقق شدن

جنبش عظیم و گسترده انقلابی که از شهریور ماه سال گذشته آغاز شد و حدود شش ماه به رویارویی کامل با حاکمیت انجامید و آن را تا لبه پرتگاه پیش برد، درس های زیادی برای ما دارد که خود چند جلد کتاب خواهد شد. اما در اینجا سعی می شود تا به یک بخش آن یعنی موقعیت و واکنش چپ انقلابی در متن آن شرایط انقلابی بپردازیم. موضوع سطح، کمیت و کیفیت این جنبش انقلابی و اینکه چرا به یک انقلاب تمام عیار تا سرنگونی رژیم حاکم منجر نشد موضوع این مقاله نیست و صرفا انقلابی بودن شرایط آن دوره مبنای بحث مورد نظر است. البته واضح است که مردم دیگر مثل گذشته حاضر به زندگی نیستند و حکومت اسلامی نیز مثل گذشته نمی تواند حکومت کند.

دو نقطه ضعف و دو انحراف در کنار نقطه قوت ها قابل تعمق است که به اختصار در اینجا به آنها خواهم پرداخت. واکنش های چپ انقلابی جدای از تلاش برای تهییج و تبلیغ و تاکتیک های مناسبی که بیان می کرد در سطح عمومی رویکردی واقعگرایانه و متناسب با شرایط داشت و در حد ممکن تلاش برای ایجاد یک بلوک سوسیالیستی را چه در داخل و چه در خارج کشور را در دستور کار قرار داد. با صف مستقل آکسیون هایی را ترتیب داد که هر چند با بایکوت خبری رسانه های پربیننده روبرو شد اما به هر شکل تأثیرات قابل توجه خود را در داخل و خارج کشور داشت.

در داخل کشور ضمن همراهی با مطالبات عمومی صنفی و سیاسی مردم، چپ انقلابی تلاش کرد مطالبات طبقاتی را در حد ممکن به جنبش جاری پیوند بزند و تا حدودی و در حد توان در این پروسه موفق بود. در مورد شعارها، شعارهایی مثل "مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر" و یا اینجا و آنجا طرح شعارهایی با آلترناتیو حاکمیت شورایی و "نان کار آزادی" و ... و در اطلاعیه های تشکل های کارگری و دانشجویی و آکسیون ها و تبلیغات احزاب و سازمان های چپ انقلابی که رسانه تصویری داشتند، از جمله فعالیت های قابل توجه بودند. در شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست هر چند اختلافاتی وجود داشت اما در مجموع توانستند پرچم دار آلترناتیو شورایی و ضد سرمایه داری باشند.

و گسترده منفردین چپ که تعداد آنها چند برابر افراد متشکل در سازمان های سیاسی است بیانگر چه واقعیتی است؟ سرخوردگی های ناشی از چند دهه رکود و بحران، انشعابات و انحرافات برخی جریانات چپ موجی از سرخوردگی و گرایش به فعالیت فردی را دامن زده است. اما برای پیروزی و تحقق آرمان هایمان نه پناه بردن به فردگرایی بلکه تقویت جریان یا جریانات سوسیالیستی است که از کوران بحران ها سربلند بیرون آمده اند و می توانند با تمام ویژه گی های خود یک گرایش سوسیالیستی را نمایندگی کنند. اکنون شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست با تمام ویژگی ها و اختلافاتی که گاه در آن نمود پیدا می کند، یک بلوک سوسیالیستی حزبی و سازمانی را نمایندگی می کند که طیف وسیع منفردین چپ انقلابی در داخل و خارج کشور کمتر به آن توجه می کنند و در تقویت این بلوک نقش فعال و گسترده ای ندارند. منفردین چپ انقلابی حتی اگر تعلق سیاسی به یک حزب و سازمان ندارند اما با حمایت از شورای نیروهای چپ و کمونیست می توانند به تقویت بلوک سوسیالیستی کمک کنند.

## دو انحراف چپ رادیکال در جنبش انقلابی!

افراد منفرد چپ با اوج گیری جنبش در ایران فعال شدند و در آکسیون ها و اعتراضات شرکت داشتند و در نهایت نیز در همایش کلن در کنار احزاب و سازمان های چپ در حمایت از منشور حداقلی نیز شرکت گسترده و چشمگیری داشتند. به راستی این همایش یکی از بزرگترین حرکات آکسیونی در حمایت از جنبش کارگری توده ای در ایران و خارج بود که در بیش از چهل و چند سال حاکمیت جمهوری اسلامی کم نظیر بود. اوج آن در همایش کلن و در حمایت از منشور بیست و یک نفره داخلی کشور خود را نشان داد و این اتحاد و پشتیبانی صحیح و به موقع را منفردین چپ همراه با احزاب و جریانات چپ رادیکال به نمایش گذاشتند که به راستی یکی از بزرگترین حرکات آکسیونی در حمایت از جنبش کارگری و توده ای در ایران و خارج کشور بوده است. هرچند جریانات دست راستی و رفرمیستی و غیر کارگری نیز با شرکت در همایش و یا با حمایت از آن سعی کردند رهبری پشتیبانی و حمایت از منشور حداقلی را بدست بگیرند و در واقع به کژ راهه ببرند اما با حضور فعال و قدرتمند چپ سوسیالیست - چه

در قالب احزاب و سازمان ها و چه اکثریت منفردین چپ انقلابی - این اتفاق نیفتاد. اما در حاشیه آن و به خصوص پس از آن ما شاهد یک موج احساسی هستیم که گرایش به متحد شدن چپ بدون در نظر داشتن اختلافات و گرایشات متعدد سیاسی است و عبارتی دیگر شاهد رشد یک گرایش و تفکر پوپولیستی هستیم که تلاش دارد چشم را به روی اختلافات و گرایشات واقعی ببندد و همه منفردین را در یک ظرف تشکیلاتی متحد کند. اما در بهترین حالت موفقیت این دیدگاه، تبدیل شدن آنها به یک تشکل دیگر در کنار احزاب و سازمان ها است که اتفاق خواهد افتاد. آنها چه خط و سیاستی را می خواهند پیش ببرند که در قالب احزاب و سازمان های موجود نمی گنجد؟ با توجه به خیل گسترده دیدگاه ها و گرایشات سیاسی در طیف منفردین چپ این هدف یا متحقق نخواهد شد و قبل از شروع شکست خواهد خورد و یا در صورت متحقق شدن به سرعت دچار تناقضات نظری و عملی می گردد و فقط باعث سرخوردگی و صرف انرژی و وقت خواهد شد. به طور مشخص همایش کلن نیز از زاویه اجرایی از این رو موفق بود و توانست گرایشات و افراد زیادی را با تفاوت های دیگری و رویکرد در حمایت از منشور بسیج کند که یک اتحاد عمل موردی و مشخص بود. این مسئله قابل درک و نقطه مثبتی است که منفردین چپ بر ضعف منفرد بودن آگاه می شوند و واضح است که هر فعالیت جدی سیاسی و تاثیر گذار به معنای وسیع کلمه یک کار تشکیلاتی و جمعی است اما راه حل آن پوپولیسم نیست. در بین احزاب و سازمان های متعدد چپ انقلابی گرایشات و خط مشی ها روشن و هر یک محصول سال ها فعالیت و فراز و نشیب هستند و به این اعتبار جایگاه و خط مشی آنها روشن و تا حدودی تثبیت شده است و راه حل گسست از کار فردی پیوستن به یکی از احزاب و سازمان های مشخص و موجود است و یا حداقل همکاری و حمایت از شورای نیروهای چپ و کمونیست است که به ایجاد یک بلوک سوسیالیستی کمک می کند و نه با سیاستی پوپولیستی که خود می تواند باعث تکرار و سردرگمی جدیدی گردد. اتحاد عمل موفق و بزرگ کلن البته می تواند این درس بزرگ را داشته باشد که برای ایجاد بلوک چپ و انقلابی اینگونه اتحاد عمل های موردی با همکاری احزاب و منفردین خوب است باز هم تکرار شود و با واقع بینی متوجه می شویم که همین نوع همکاری قابل تحقق و موفق خواهد بود و فراتر از آن متشکل شدن و

تقویت احزاب سوسیالیست و چپ موجود و آلترناتیو شورایی است.

انحراف دیگر سکتاریسم بود که البته و خوشبختانه در طیف کم و معدودی از جریانات و افراد چپ انقلابی خود را نشان داد. هیچ انقلابی بدون ضعف ها و ایرادات خود نیست و طبیعتا سوسیالیست ها تلاش می کنند تا آنها را اصلاح و با انحرافات مبارزه می کنند. اما برخورد مخرب و کمال گرا تا آن حد که همه چیز را مطابق اهداف سازمانی و سیاسی خود بخواهیم و به خاطر نکات و موارد کوچک یک حرکت و فعالیت بزرگ را زیر سوال ببریم و بر مطالباتی مثل منشور حداقلی بیست و یک نفره خط بطلان بکشیم، چیزی نیست جز سکتاریسم و برخورد دگم. در جریان مبارزات توده ها، کمونیست ها حتی از مطالبه افزایش دستمزد و دیگر مطالبات پایه ای طبقه کارگر نیز حمایت می کنند و مهم این است که در آن سطح باقی نمانند و مطالبات صنفی و اجتماعی را با مطالبات سیاسی پیوند بزنند و یا تلاش کنند که هژمونی این مبارزات را بدست بگیرند و بر آنها تاثیر بگذارند. و البته مطالبات منشور حداقلی بسیار فراتر از مطالبات صرفا صنفی و اجتماعی بود و مطابق جنبش عظیم توده ها مطالبات مشخص سیاسی و اقتصادی پیشرویی را مطرح کرد. اگر ما به دنبال جنبش و جریانات کارگری و مطالباتی باشیم که بدون هیچ کم و کاستی وجود داشته باشد و با مواضع سیاسی یک جریان سیاسی چپ و یا افراد مطابقت کامل داشته باشد، فقط در لابلای کتب و جزوات مبارزه خواهیم کرد و به نیرویی حاشیه ای و صرفا روشنفکری تبدیل می شویم که نمی تواند با روند واقعی مبارزه طبقاتی پیوند برقرار کند.

واضح است که در پروسه مبارزه طبقاتی در ایران همین منشور نیز قابل ارتقاء یافتن و تغییر است و در کنار آلترناتیو انقلابی شورایی تکامل خواهد یافت. ما باید بتوانیم در بطن جنبش انقلابی کارگران و مردم، ضمن حمایت از آن، تبیین سوسیالیستی خود را مرحله به مرحله و با توجه به واقعیات جاری به میان فعالین کارگری و توده ها ببریم و در غیر این صورت به جریاناتی سکت و منزوی و صرفا خارج کشوری تبدیل خواهیم شد.

تیرماه  
۱۴۰۲





## خیابان های شهرهای فرانسه زیر پای دولت مکرون داغ می شوند!

همین جمهوری سرمایه داران آنان را به حاشیه شهرها و به قعر فقر و بیکاری پرتاب کرده، جایی که هیچ آینده ای برای این جوانان متصور نیست.

آنانی که از صبح تا شام در پارلمان اروپا در مورد دمکراسی غرب و پارلمانتاریسم بورژوازی نغمه سرایی می کردند، دیدند که دولت به اصطلاح مهد دمکراسی چهل و پنج هزار نفر از نیروهای پلیس و نیروی ویژه نظامی و خودروهای زرهی را در خیابانها مستقر کرد تا جوانان شوریده علیه فقر و جنایت پلیس را سرکوب کند. به گزارش، آسوشیتدپرس، از شروع اعتراضات در سه شنبه ۶ تیر تا شنبه ۱۰ تیر در حدود دو هزار و ۸۰۰ نفر بازداشت شده‌اند. هر چند که گزارش دقیقی از شمار زخمی‌ها منتشر نشده است، اما توحش نیروهای سرکوب پلیس را در مقابله با معترضان از شمار زیاد زخمی‌ها حکایت دارد. مادر "ناهل" مردم را به راه پیمائی اعتراضی در روز پنجشنبه فرا خوانده و بیان داشت "بگذارید شورشی برای فرزند من سازمان دهیم". دفتر حقوق بشر سازمان ملل در ژنو در روز جمعه از دولت فرانسه خواست که به پدیده راسیسم در میان نیروهای پلیس توجه نماید. بدون تردید راسیسم دستگاه پلیس دولت فرانسه یکی از عوامل برپایی شورش جاری است، اما مقابله با سیاستهای سرکوبگرانه دولتی که فقر و بیکاری را در این حاشیه‌ها ساختاری کرده است، اساسی‌ترین انگیزه این شورشهاست.

مکرون این نماینده بورژوازی فرانسه تصور میکند که با اعزام چهل و پنج هزار نیروی سرکوب، شورش به حاشیه رانده شدگان را سرکوب نماید و البته این راه حل نظم سرمایه دارانه در همه جای دنیا در مقابله با خیزش فرودستان قعر جامعه است. شاید او بتواند با میلیتاریزه کردن خیابان‌ها این شورش را فرو نشاند، اما تضادها و تعمیق شکاف طبقاتی، فقر و بیکاری ساختاری شده در حاشیه شهرها و راسیسم نهادینه شده در دستگاه دولت و پلیس فرانسه، بستری را فراهم آورده که با هر جرعه ای خشم و اعتراض جوانان و فرودستان شهری فوران می کند.



شعله‌های خشم خود نمادهای "جمهوری فرانسه" را به آتش بکشند. در "مانت لا جول" یکی از فقیرترین حاشیه‌های پاریس در همان دقایق اول شهرداری به آتش کشیده شد. پلیس با گاز فلفل و گلوله‌های پلاستیکی به صف جوانان یورش برد، اما بعد از چند ساعت مجبور به فرار گردید. در بسیاری از حاشیه شهرها شورشیان باریک‌داده‌ها برپا نموده، ایستگاههای پلیس و هر آنچه نماد دولت و سرمایه داران بود را به آتش کشیدند. وزیر کشور فرانسه در روز پنجشنبه در مصاحبه اش با مطبوعات با اشاره به شورشها سخن از "خشونت غیر قابل تحمل علیه سمل‌های جمهوری" به میان آورده و از نیروهای سرکوب سپاسگزاری کرد که "شجاعانه به مقابله با شورشیان پرداخته‌اند". او افزود که "دامنه اغتشاشات بسیار فراتر از سال ۲۰۰۵ می‌باشد". همان زمان هم سخن از تغییرات جدی در ساختار این محله‌ها، افزایش امکانات رفاهی، گسترش مراکز پزشکی و مبارزه علیه راسیسم در حاشیه شهرها به میان آمد، ولی در هیجده سال گذشته همه آن وعده‌ها نه تنها بر روی کاغذ ماندند، بلکه دامنه فقر و رفتار راسیستی دستگاه پلیس ابعاد گسترده تری یافته است.

مکرون همه روزه جلسات اضطراری با وزرای کابینه ترتیب داده و مجبور گشت که اجلاس رؤسای دول اتحادیه اروپا را در روز دوم ترک نموده و دیدار خود با صدر اعظم آلمان را که برای روز یکشنبه برنامه ریزه شده بود، به تعویق بیاورد. "لیزابت بون" نخست وزیر فرانسه با توجه به ادامه شورشها در روز جمعه بعد از پایان جلسه اضطراری دولت اعلام کرد که "همه گزینه‌ها با هدف بازگشت به نظم جمهوری در تمام کشور" مورد بحث قرار گرفته است او اعلام "شرایط اضطراری در تمام کشور" را نیز از جمله گزینه‌ها نام برد. نه او و نه مکرون حاضر نیستند باور کنند که اتفاقاً این شورشیان نمیخواهند به "نظم جمهوری" باز گردند، از آنرو که همین "نظم جمهوری"

زمانیکه گلوله پلیس فرانسه در روز سه شنبه ۲۷ ژوئن، سینه "ناهل" جوان هفده ساله را شکافت، شاید آنانیکه در سال ۲۰۱۷ با تصویب قانون به پلیس وحشی اجازه داده بودند که در مواجهه با "نافرمانی" از سلاح گرم استفاده کنند، تصور نمیکردند که یک بار دیگر شورشی چون سال ۲۰۰۵ بزرگترین شهرهای فرانسه را در بر بگیرد. شبی که از آن سال بر فراز فرانسه در حرکت بوده و به نوعی در اعتراضات جلیقه زردها و در ماههای گذشته در اعتصابات و اعتراضات علیه تصمیم دولت جهت افزایش سن بازنشستگی خود را نشان داده بود، اینک با شلیک پلیس به ناهل هفده ساله، دیگر شبخ نبود. و چه شباهت غریبی بین این دو قتل دولتی وجود داشت. آن زمان که "زید" و "بونا" در تلاش برای فرار از دست پلیس به قتل رسیدند، شورشی سه هفته ای شهرهای فرانسه را فرا گرفت. اکنون نیز ساکنان حاشیه شهر پاریس، بندر ماریسی، نانسی، تولوز، گرونوبل، سنت آتین، لیون به خروش آمده و آتش خشم و اعتراض خود علیه جنایات پلیس را در خیابان‌ها شعله ور کرده‌اند. این تصاویر نا آشنا نیستند، بارها و بارها جوانان شورشی را در میادین و خیابان‌های شهرهای ایران، شکوه این صحنه‌ها را آفریدند. "ناهل" که در منطقه "نانتز" به مدرسه رفته و اکنون پیک پیتزا شده بود و آرزو داشت که بعد از پایان دبیرستان مکانیک اتومبیل گردد، اکنون با گلوله ای که بر سینه اش نشسته بود همه آرزوهایش پرپر شدند و مادرش را تنها گذاشت. زنی که دیدن پیکر خونین "ناهل" با خشم به جانب پلیس می‌رود، با نعره پلیس که "به آفریقا برگرد"، روبرو میشود. بی جهت نیست که "سباستیان روشه" جامعه شناس فرانسوی میگوید که پلیس فرانسه "کشنده ترین در اروپا" است. مکرون پیش ترها در سالهای ۲۰۲۰ و ۲۰۲۲ میلادی با تصویب "قانون امنیت" حوزه عمل نیروهای پلیس را افزایش داده بود. از این تاریخ تعداد کشته شدگان به دست پلیس معادل پنج برابر افزایش یافته است. در سال گذشته میلادی بطور متوسط هر ماه یک نفر در جریان کنترل اتومبیا به جرم به اصطلاح "نافرمانی" به قتل رسیده است که همه بدون استثناء، غیرسفیدان حاشیه شهرها بودند.

با انتشار خبر قتل "ناهل" طولی نکشید که جوانان عاصی و تهیدستان حاشیه شهرها با

احمد بخردطبع

## شورش جوانان علیه سیاست امپریالیسم تجاوزگر فرانسه!

روان بود، در چنگال بازرسی پلیس گرفتار می آید و با شلیک گلوله کشته می شود. پلیس فاشیستی فرانسه در ۱۷ اکتبر سال ۱۹۶۱ در مدت زمان اندکی، ده ها الجزایری را به دلیل اعتراض صلح آمیز در ارتباط با حکومت نظامی، نظامیان فرانسوی در الجزایر، یا با شلیک گلوله به قتل می رسانند و یا زنده به رود سن در پاریس پرتاب می کنند.

پلیس فرانسه بویژه پس از قانون جنایتکارانه ی دولت "سوسیالیستی" در فوریه ۲۰۱۷، در همین سال ۲۰۲ بار در ارتباط با "بازرسی پلیسی"، شلیک کرده است که در سال ۲۰۲۱ به ۱۵۷ شلیک می رسد. درگیری های جوانان مبارز فرانسه تا کنون، نزدیک به هزار ساختمان را به آتش کشیده اند، بیش از ۲۵۰ کمیساریای پلیس مورد حمله قرار گرفته و بیش از ۷۰۰ پلیس زخمی شده اند و چند هزار از مبارزین معترض فرانسوی در سراسر کشور یا در بازداشت و یا در تهدید جنایتکاران پلیسی قرار دارند. در شب سه شنبه ۴ ژوئیه در جنگ و گریز های خیابانی در شهر ماریسی، یک جوان دیگر ۲۷ ساله با سلاح جنگی پلیس یعنی **BLD** جان خود را از دست می دهد.

\*\*\*

دلایل اینهمه فساد، استثمار عریان اجتماعی و قتل و آدم کشی از چه منبعی سرچشمه می گیرد! حاکمیت سیاسی سعی دارد با ابراز تاسف و همدردی با خانواده های قربانی، گریبان خود را از حوادث مرگبار رها سازد و ریشه های اساسی آنرا مخفی نماید، از این نظر است که می کوشد بیش از پیش آنرا در چارچوب "فرزندان مهاجرین خارجی" غالب نماید. گذشته از اینکه مهاجرین نیز در برابر ظلم و ستم حاکمیت بورژوازی حق اعتراض دارند، بر خلاف ایده های فریبکارانه ی امپریالیسم تجاوزگر فرانسه، واقعیت در جای دیگری نهفته است و در اینجا است که مبارزه ی جوانان فرانسه علیه حاکمیت سیاسی بصورت عریان آشکار می شود و آنان را در شرایطی قرار می دهد که در برابر هر جنایتی، جنبش خروشان اجتماعی را بوجود آورند. استثماری که از سیستم مافیایی نظام سرمایه داری، تبعیض وسیع و گسترده در تمامی محدوده ها، رشو خواری و نیز از همه مهم تر، بیکاری، عدم دسترسی به امکان مسکونی و نداشتن خدمات اجتماعی در جامعه ای که گرانی بیداد می کند

سه شنبه ۲۷ ژوئیه تا به امروز به همه ی اماکنی که به دولت بورژوا - امپریالیستی متصل می باشند، تهاجم می آورد تا جایی که چهل و پنج هزار پلیس در سراسر کشور بسیج میشوند، آنهم نه فقط با شلیک گازهای اشک آور بلکه با سلاح های جنگی **LBD** و نارنجک انفجاری. پلیس به آسانی به قتل می رساند و بویژه از سال ۲۰۰۰ شمار کشته شدگان فقط در "بازرسی پلیسی" افزایش یافته است و بطور متوسط هر سال ۱۰ جوان به قتل می رسند.



سال ۲۰۰۵، تحریکات سیاسی نیکلا سارکوزی (وزیر کشور یا داخلی وقت) جنبشی را موجب میگردد که تا مدت سه هفته همه ی فرانسه را می لرزاند و "زید" ۱۷ ساله (**Zyed**) و بونای (**Bonna**) ۱۵ ساله جان می بازند. سال قبل یعنی ۲۰۲۲ باز فقط در بازرسی های پلیسی، ۱۳ جوان با شلیک اسلحه ی پلیس کشته شدند، در صورتی که مطابق با "کد جزایی" اگر کسی از بازرسی فرار نماید، حداکثر به دو سال زندان و ۱۵ هزار یورو جریمه محکوم خواهد گشت ولی بویژه قانون اجازه شلیک از طرف دولت "سوسیالیستی" فرانسه در زمان ریاست جمهوری فرانسوا اولاند و فوریه همان سال به تصویب می رسد. واقعیت این است که چپ بورژوازی و نیروهای پارلمانتاریستی از این قماش در همه جا و نیز در فرانسه در مواقع حساس دوش به دوش همپالگی های راست بورژوازی از تثبیت موازین استثماری و حتا جنایتکارانه کوتاهی نمی نمایند و هر زمان نیز به قدرت میرسند و بعنوان نمونه در مورد سن بازنشستگی، لایحه ای را به نفع نیروهای کار به تصویب رسانده اند. آنها همواره در ارتباط با نیروی پلیسی به کرنش و سازش روی می آورند و حتا به نفع آنها اجازه ی شلیک را قانونی می کنند. ۱۳ روز قبل از به قتل رسیدن "نائل"، یعنی در در ۱۴ ژوئن یک جوان سیاه پوست گینه ای، زمانی که بسوی محل کار خود

حاکمیت بورژوا - امپریالیستی فرانسه بویژه از قرن نوزده کاملن آگاهی دارد که طبقه کارگر این جامعه، معترض به نابرابری، ظلم و استثمار است و زمانی که اراده کند، حتا خودجوشانه سراسر کشور را خروشان نموده و حاکمیت سیاسی را در التهاب و بحران فزاینده غوطه ور ساخته و موجودیت آنرا در خطر جدی قرار می دهد. آنها هنوز از کمون پاریس وحشت دارند و قدرت شورایی آن همانند سایه ای اطراف شان را احاطه ساخته و نیز هنوز در هر همایشی پرچم کمون به اهتزاز می آید و خواب را از حاکمیت می رباید. کمون کابوس بزرگی برای قدرت بورژوا - امپریالیستی فرانسه است و برای اینکه به کابوس همیشه ماندگار غلبه نماید، از اواخر قرن نوزده، همانند همپالگی های اروپایی (و تا حدودی بیشتر از آنها) به ترفند زیرکانه ای دست یازیده و بویژه پس از انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷، باز همراه شرکای اروپایی خویش در "کنفرانس صلح ورسای"، راه کارهای هر چه بیشتری را در روند فریب و ریاکاری اجتماعی علیه طبقه کارگر جهانی و کارگران همیشه معترض فرانسه اتخاذ می نمایند. ترفندی که از یکطرف با اصلاحاتی در ارتباط با معیشت زندگی مزدبگیران از طریق اتحادیه و یا سندیکاهای باصطلاح کارگری و بروکراتیزه کردن عمیق آنها به قدرت سیاسی بورژوازی، و از طرف دیگر در موارد ضروری، هر آنگاه که حیات سیاسی نظام سرمایه داری به خطر افتد، سرکوب عریان و وحشیانه ای را عملی سازد تا از کابوس انقلاب کارگری رهایی یابد. از این نظر است که در فرانسه آگاهانه وحشیانه ترین سیستم پلیسی را سازمان داده که قادر است از معترضین، قربانی گیرد. در تاریخ مبارزاتی فرانسه همواره اینگونه وحشی گری ها مشاهده می شود و نیز چگونه با امتیازات ویژه ای که به سندیکاهای کارگری می بخشد و اینگونه آنها را بروکراتیزه می کنند تا خود را از خطر انقلاب برهانند. ولی با این همه، جنبش از پای نمی نشیند و در هر فرصتی، جان تازه ای می گیرد که در شرایط کنونی خشم و خروش جوانان بدنبال کشته شدن "نائل"، جوان ۱۷ ساله فرانسوی بدست پلیس ستمگر و فاشیست آن است. در اینجا آتش همیشه زیر خاکستر است. خروشان می شود و در تمامی شهرها جنبش اعتراضی و شورش های تهاجمی پیشه می نماید. از شب

## اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی کومه له

## در مورد درگیری مسلحانه

## در اردوگاه سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان



و قدرت خرید مردم بویژه طبقه ی کارگر سیر نزولی طی می نماید و... دلایل اساسی خشم جوانان را به ثبوت می رساند. جوانانی که هیچ توهمی بدین حاکمیت ستمگر ندارند. مطابق با بررسی مرکز آمار فرانسه Insee و نیز تحقیق و بررسی "انستیتو مونتاین" (Montaigne Institut)، در سال ۲۰۲۲ در انتخابات ریاست جمهوری و در تداوم آن در انتخابات پارلمان (لجسلاسیون)، به ترتیب ۷۲ درصد و نیز در انتخابات دوم ۷۱ درصد جوانان بین سنین ۱۸ تا ۲۴ سال رای ندادند. درصد بیکاری جوانان بین ۱۸ تا ۲۰ درصد از طرف دولت بورژوازی گزارش می شود و این در شرایطی است که اگر یک جوان ۴ یا ۵ ساعت در هفته کار کند، وی را فریبکارانه در لیست مشمول به کار وارد می سازند. حکومت فرانسه، تورم را شش درصدی ارزیابی می کند که باید خیلی بیشتر باشد.

مطابق با آخرین اخبار، پلیسی که "نائل" را با شلیک گلوله از پای درآورد، فعلن آزاد شده است. پلیس به دروغ گفته است که در زمان بازرسی، "نائل" قصد داشت که وی را زیر بگیرد که حتا مورد تایید مطبوعات نیز نمی باشد. ولی در این میان نقش نیروهای سیاسی انقلابی در مسیر جنبش های جوانان که بدون تردید پتانسیل بالقوه ضد سرمایه داری را تشکیل خواهند داد، حساس است و این در شرایطی می تواند تحقق یابد که خارج از اتحادیه و سندیکاها ی زرد برجسته شود. البته موجودیت انقلابیون سیاسی - کارگری فرانسه در این نوع سندیکاها تا زمانی که هنوز آلترناتیو قوی شورایی غائب است، فقط جنبه ی تاکتیکی خواهد داشت.

آنچه مشخص است، جنبش جوانان کنونی فرانسه تدریجاً فروکش خواهد کرد ولی آتش زیر خاکستر همواره باقی می ماند.

به دنبال شکست پروسه وحدت میان دو شاخه سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران و سازمان زحمتکشان کردستان، سرانجام تشدید اختلافات و افزایش تنش میان آنها طی چند روز گذشته به درگیری مسلحانه انجامید. صبح روز پنجشنبه اول تیرماه ۱۴۰۲ در جریان این زدو خورد مسلحانه متأسفانه دو تن از پیشمرگان سازمان زحمتکشان کردستان جان خود را از دست دادند و چند نفر نیز مجروح شدند. بدون شک درگیری مسلحانه میان احزاب و جریانات سیاسی کردستان در شرایط حساس کنونی تنها به نفع جمهوری اسلامی تمام خواهد شد و به رژیم فرصت خواهد داد بخشی از توطئه های خود را عملی سازد. کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران)، ضمن تسلیت به خانواده پیشمرگانی که در این درگیریها جان خود را از دست داده اند و آرزوی بهبودی حال مجروحان، توسل به اسلحه در اختلافات سیاسی میان احزاب و جریانات را شدیداً محکوم می کند. کومه له رهبری این دو جریان را مسئول وقوع این فاجعه می داند و از همه نیروها و سازمانهای ترقی خواه می خواهد که رهبری این دو جریان را برای درپیش گرفتن رویکرد دیالوگ جهت پیشبرد مسائل مورد اختلاف و حل و فصل مسائل مربوط به دوره جدایی، تحت فشار قرار دهند.

دبیرخانه کمیته مرکزی کومه له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

اول تیر ماه ۱۴۰۲

۲۲ ژوئن ۲۰۲۳

## شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

## به بن بست رسیدن پروسه وحدت در سازمان زحمتکشان

## و ارتکاب جنایت!



کارگران، زحمتکشان، مردم ستمدیده و مبارز کردستان! برپایه اخبار منتشره درمدیای اجتماعی و گزارشهای رسانه های جمعی، صبح امروز پنجشنبه اول تیرماه ۱۴۰۲ بر اثر درگیری مسلحانه مابین دوشاخه سازمان زحمتکشان کردستان ایران درمحل استقرارشان در اردرگاه "بانه گه وره" در اطراف سلیمانیه، متأسفانه دو پیشمرگ یکی از طرف های درگیر بنام های هیوا صادقی و سامان ابراهیمی جانشان را از دست دادند و دو نفر دیگر نیز وابسته به همین سازمان مجروح شده اند.

این درگیری و وقوع این جنایت بدنبال اعلام انشعاب و یا به قول خودشان شکست پروسه وحدت دوباره این دو جریان که از ماهها قبل آغاز شده بود توسط یکی از طرفین، بوقوع پیوست. واقعیت این است که لازمه حل هرگونه اختلاف نظر فکری، سیاسی، تشکیلاتی. در هر حزب و سازمان سیاسی، توسل به شیوه های مسالمت آمیز و دیالوگ است نه متوسل شدن به خشونت و بکار بردن سلاح که متأسفانه تاریخ جریانات راست و ناسیونالیست در کردستان برای حل اختلافاتشان تاکنون مملو از اعمال خشونت و بکارگیری سلاح و زور بوده است.

باتوجه به شرایط حساس سیاسی و امنیتی منطقه، اینگونه اقدامات جنایتبار نه تنها ازسوی مردم مبارز کردستان پذیرفتنی نیست بلکه کاملاً در راستای نیازهای رژیم اسلامی قرارداد که باتوجه به بحرانهای عمیقی که گریبانش را گرفته در صدد بهره برداری از آن است.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان ضمن تسلیت به خانواده های این دو پیشمرگ و آرزوی بهبودی برای مجروحان این اقدام جنایتکارانه، آمران و عاملین آن را به شدت محکوم میکند و از افکار عمومی و مردم مبارز و ستمدیده کردستان و سازمانهای چپ و کمونیست می خواهد که با عکس العمل مناسب خود سد راه اینگونه اقدامات خشونت بار و مضر به حال جنبش انقلابی مردم کردستان در فردای سیاسی جامعه کردستان باشند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

۱۴۰۲/۴/۱

## مرگ های خاموش کارگران در محیط کار!

اسباب و ادوات ایمنی و یا غیر استاندارد بودن محل های کار و فشارهای مضاعف کار که به خستگی و بهم ریختن حواس و تعادل فکری کارگران می انجامد.

اما یک ارزیابی کارشناسانه از رویدادها، این حقیقت را اثبات می نماید که همه این قربانی ها ناشی از سودجویی، حرص و طمع کارفرمایان و دولت حامی آنان می باشد. سرمایه داران و صاحبان صنایع حاضر نیستند بخشی از سودی را که از خون کارگران می مکنند را هزینه تأمین ایمنی محیط کار کنند و رژیم جمهوری اسلامی هم تداوم استثمار کارگران در این شرایط بردگی آور را برای آنان تضمین کرده است. بنابراین کارگران باید کارفرما و دولت را مسبب اصلی وقوع حادثه محیط کار بدانند. هر تک مورد از حوادث ناشی از ناامنی محیط کار، باید در ردیف یک جرم جنایی تلقی شود و کارفرمایان و ارگان های دولتی ذریبیط باید موأخذه شوند.



درصد حوادث ناشی از کار در کارگاه های ساختمانی اتفاق می افتد.

واقعیت این است که کارفرمایان از سر سودپرستی و حرص و آزی که دارند، نه تمایلی به بهبود امنیت محیط کار دارند و نه نگران از دست دادن کارگران در نتیجه رویدادهای محیط نامان کار می باشند. اینها حتی این نگرانی را هم ندارند، که کارگرانی از بیم جان شغلشان را رها کنند. چون می دانند هر آن که اراده کنند می توانند از میان خیل میلیونی ارتش ذخیره کار، کارگران دیگری را به کار گمارند و در همان محل و محیط غیر استاندارد و ناامن کار، هر کار شاقی را به آنان تحمیل کنند. بنابراین تا زمانی که خروش انقلاب کارگران و مردم زحمتکش بساط رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری را درهم نیچیده است، این خود کارگران هستند که باید به فکر خویش باشند و با اتکاء به مبارزات متشکل و نقشه مند خود کارفرمایان و دولت را وادار به تأمین امنیت محیط کار خود بنمایند. تأمین ایمنی محیط کار هم مثل هر مطالبه دیگری تنها به نیروی مبارزه و همبستگی طبقاتی کارگران به سرمایه داران و دولت حامی آنان تحمیل می شود.

آمارهای "سازمان تأمین اجتماعی، و مرکز آمار ایران" حاکی از آن هستند که، از هر سه کارگر ساختمانی، تنها یک نفر آنان به سن بازنشستگی میرسد و دو نفر دیگر، اگر شانس بیاورند و از مرگ رهایی یابند، معلول و از کار افتاده می شوند. لازم به ذکر است، اعتراضات کارگران این رشته جهت پرداخت حق بیمه، و یا تهیه ی ابزار و تجهیزات ایمنی، به دلائلی از جمله پراکنده بودن، ممانعت از متشکل شدن در تشکل های مستقل و طبقاتی، و همچنین خارج بودن آنها از شمول قانون کار، تا کنون دستاورد چندانی در پی نداشته است. آنچه روشن است، نه تنها در بخش کار ساختمانی بلکه در اکثر محیط های کار و تولید در ایران سطح استانداردهای ایمنی بسیار نازل است و همواره خطر مرگ، مصدومیت و نقص عضو، و یا ابتلاء به انواع بیماری های مهلک و کشنده، جان و حیات کارگران را تهدید می کند. با این وجود مدیران و مسئولین دوائر ذریبیط هر حادثه ای در کارگاهها، کارخانه ها و دیگر مراکز کار را به سهل انگاری و بی احتیاطی کارگران ربط می دهند، و نه به فقدان

بنا به گزارش خبرگزاری هرانا در چند روز اخیر به دلیل نبود امکانات ایمنی لازم در محیط کار شش کارگر در شهرهای تهران، همدان و کازرون جان خود را از دست دادند. بنا به این گزارش روز یکشنبه یازدهم تیرماه ۱۴۰۲، یک کارگر ساختمانی حین کار در یک پروژه ساختمانی در همدان از ارتفاع طبقه ششم سقوط کرد و درجا جان باخت. در همین روز یک کارگر شاغل در نانوایی در شهرستان کازرون استان فارس بر اثر برق گرفتگی جان خود را از دست داد. روز پنجشنبه هشتم تیرماه نیز ۴ کارگر حین انجام کار در کارگاه مبل سازی در محله مرتضی گرد خیابان فرهمند تهران، بر اثر حادثه آتش سوزی جان خود را از دست دادند. سحنگوی آتش نشانی تهران با اشاره به اینکه این کارگران تبعه کشورهای خارجی بوده اند، عنوان کرد: "این ۴ کارگر حین استراحت به دلیل سوخت مواد اسفنجی که بسیار خطرناک است، جان باخته اند. همچنین در روز یکشنبه ۱۱ تیرماه در سایه فقدان ایمنی و شرایط نامناسب کار، ۹ کارگر در تبریز در حین انجام کار دچار مصدومیت شدند.

این خبرهای دلخراش، این مرگ های خاموش فقط گوشه ای از فجایع ناشی از نبود وسایل ایمنی در محیط های کار در گوشه و کنار ایران را منعکس می کنند. موارد زیادی از اخبار مربوط به حوادث محیط کار هرگز گزارش نمی شوند و به ستون اخبار روزنامه ها راه نمی یابند. بر اساس پژوهش های انجام گرفته در سالهای اخیر به دلیل تشدید استثمار کارگران و افزایش مشکلات معیشتی و فقدان وسایل ایمنی، حوادث محیط کار افزایش پیدا کرده است. بنا به گزارش معاون پزشکی و آزمایشگاهی سازمان پزشکی قانونی ایران در سال گذشته مجموعاً ۲۶ هزار و ۷۴ مصدوم در حوادث محیط کار به مراکز پزشکی قانونی مراجعه کرده اند بنا به این گزارش ۱۹۰۰ کارگر در حوادث محیط کار در سال ۱۴۰۱ جان خود را از دست داده اند. به این آمار شمار کولبران و سوختبرانی که در مرزهای کردستان و سیستان و بلوچستان در اثر تیراندازی مزدوران رژیم اسلامی جان خود را از دست می دهند و یا زخمی می شوند را هم اضافه کنید. یعنی

## مذهب ابزار سرکوب معنوی کارگران و مردم زحمتکش!

مذهب در جوامع طبقاتی امروز، در همان حال که اعتقادات توده های وسیعی از کارگران و مردم زحمتکش را تشکیل می دهد، ابزاری است در دست سرمایه داران و دولت تا از طریق آن مردم را با امید زندگی افسانه ای در دنیائی دیگر فریب دهند و حاکمیت نظام سرمایه داری و بهشت امروز خود را در همین دنیا تداوم بخشند. مذهب همواره و در طول تاریخ انعکاس یاس و ناتوانی توده های مردم در دست و پنجه نرم کردن آنان با موانع سر راه زندگی شان بوده است. انسانی که اسیر مناسبات نظام سرمایه داری است و به تنهایی قادر نیست که شرایط زندگی خود را تغییر دهد و در برابر رنج و مرارتی که خود و خانواده اش به آن گرفتار آمده اند، کاری از دستش ساخته نیست، زمانی که خود را ضعیف و درمانده می بیند به ناچار رو به آسمان می کند، به این امید که نیرویی قدرتمندتر از خود وی پیدا شود و او را نجات دهد. زمانی که در دنیای واقعی هیچ امیدی برای رسیدن به آرزوهایش باقی نمی ماند، آرزو می کند که برای دستیابی به امیالش بعد از مردن دوباره زنده شود، و با آرزوی دستیابی به رفاه و خوشبختی در دنیای خیالی بعد از مرگ، رنج و مرارت های دنیای واقعی را تحمل می کند.

دولتهای سرمایه داری برای تداوم سلطه استثمارگرانه خود به اشکال مختلف سرکوب روی می آورند. سرکوب مستقیم از طریق زندان و شکنجه و اعدام و ایجاد فضای پلیسی و وحشت در جامعه تنها یکی از اشکال سرکوب است. سرکوب اقتصادی کارگران لاجرم تمام انواع سرکوب سیاسی و تحقیر اجتماعی را پیش میکشد و تولید میکند و زندگی معنوی و اخلاقی توده ها را زوال میبخشد و تیره و تار میکند. کارگران شاید بتوانند درجه بیشتر یا کمتری از آزادی سیاسی برای مبارزه در راه رهایی اقتصادی خود به دست آورند اما هیچ میزان آزادی آن ها را از شرف فقر، بیکاری و سرکوب رها نمیکنند تا وقتی که قدرت سرمایه سرنگون شود. شکل دیگر سرکوب که به کمک مذهب انجام می گیرد عبارت از درونی کردن سرکوب است. آنان به کمک مذهب صدای اعتراض مردم معترض را از درون خفه می کنند. مذهب به آنان که تمام عمرشان را زحمت می کشند و در نیاز زندگی می کنند می آموزد که تا وقتی زنده و در زمین

هستند، تسلیم شوند و صبور باشند و به امید پاداش های بهشتی آرامش بیابند. مذهب نوعی مخدر معنوی است که در آن برده های سرمایه، داوطلبانه خواست خود برای زندگی بهتری که بیشتر شایسته انسان باشد را کنار می گذارند.

رهایی انسان کارگر و زحمتکش از چنگ این عامل سرکوبگر درونی با روشنگری و تحلیل علمی مسائل جهان در محدوده معینی امکانپذیر می گردد، اما این رهایی در ابعاد اجتماعی تنها زمانی ممکن می شود که شرایط مادی زندگی انسان تغییر کند و آن نیروهای طبیعی و اجتماعی که انسان از ترس آنان به مذهب پناه می برد به زیر کنترل طبقه کارگر و افکار انسان پیشرو و ترقی خواه در آید. با انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و نابودی نظام سرمایه داری، راه رهایی از زندانی که توانائی های تحول بخش انسان در آن به بند کشیده شده است آماده می شود. بنابراین وظایف ما فراهم کردن ملزومات انقلاب کارگری است، که بدون شک روشن کردن علمی مسائل جهان امروز در میان کارگران و پاک کردن آثار افکار مذهبی از ذهن آنان و نشان دادن این واقعیت که مذهب زنجیر اسارت دیگری است بر دست پای کارگران بخشی از تلاش و مبارزه برای تامین ملزومات انقلاب کارگری است.

در همین راستا و برای دستیابی به چنین هدفی است که خواست جدائی دین از دولت مطرح می شود. واقعیت این است که مذهب را صرف نظر از اینکه از دولت مستقل باشد یا نباشد، ابزار درونی سرکوب کارگران و مردم زحمتکشی که از دست این نظام به تنگ آمده اند و به آن معترض هستند می دانیم. اما تحقق خواست جدائی دین از دولت، این ابزار سرکوب را از دست سرمایه داران و دولتشان می گیرد. جدایی دین از دولت یعنی لغو اکید هرگونه امتیاز و تبعیض در مشاغل دولتی و حقوق افراد بر حسب مذهب و مقام مذهبی آنان و یا اعتقاد و عدم اعتقاد آنان به مذهب؛ یعنی لغو اکید پرداخت کمک های مالی و غیرمالی دولتی به فعالیت ها و موسسات مذهبی، یعنی لغو مواد درسی و رسم و آیین مذهبی در مدارس و موسسات آموزش دولتی؛ یعنی هیچیک از مذاهب بعنوان مذهب رسمی به رسمیت شناخته نمی شود، مذهب امر خصوصی افراد تلقی می گردد و کلیه افراد در

اختیار کردن هر مذهبی و یا نداشتن مذهب آزادند. "جدایی دین از دولت" شعاری است که علاوه بر نشان دادن مخالفت ما با مذهب به مثابه یک امر دولتی، تعهد ما را نیز به اصل آزادی بی قید و شرط عقیده بیان می دارد. یعنی بر این اصل تاکید می کند که طبقه کارگر چه به مثابه اپوزیسیون و چه بعد از بدست گرفتن قدرت سیاسی، اکیدا با توسل به جبر و زور و تفتیش عقاید و ایجاد تبعیضات و محدودیت های قانونی علیه افراد مذهبی مخالف است و برای نقد و طرد اعتقادات و نظرات مذهبی در جامعه، هیچ شیوه ای به جز مبارزه نظری، روشنگری و آموزش و اقناع را مجاز نمی شمارد.

خواست جدائی دین از دولت، دست دولتها را از رواج مذهب با بکارگیری ثروتها و امکانات عمومی جامعه، کوتاه می کند. از همین رو جدایی دین از دولت و تبدیل شدن مذهب به امر خصوصی انسان ها یکی از شعارها و مطالباتی است که ما کمونیست ها برای آن مبارزه می کنیم، اما جدا از ما بخشی از اپوزیسیون بورژوازی هم صرف نظر از اینکه در آینده چه اندازه به آن پایبند باشند همین شعار را سر می دهند و گاهی مبلغ ایده های غیر مذهبی نیز هستند و خود را سکولار می نامند. اما آنچه موضع ما را از موضع جریانات بورژوازی جدا می کند تنها سکولاریسم و خواست جدایی دین از دولت نیست، بلکه در همان حال روشن کردن و افشای نقش سیاسی و اجتماعی مذهب در خدمت نظام طبقاتی سرمایه داری است.

ما در مبارزه با مذهب هرگز به باورهای مردم بی احترامی نمی کنیم، کار ما روشنگری و توضیح با حوصله حقایق و روشن ساختن مستدل جهان بینی کمونیستی در قبال پدیده مذهب است. چنین سیاست و موضعی، تفرقه اندازانه نیست بلکه وحدت بخش است. نه تنها صف همبستگی مبارزاتی طبقه کارگر علیه سرمایه داران را تضعیف نخواهد کرد، بلکه به دلیل خصلت صادقانه، علمی، واقع بینانه و دلسوزانه آن صف نبرد طبقاتی کارگران را نیرومندتر نیز می سازد.



## کارگران سرکوب جنبش زن، زندگی، آزادی را بر نمی تابند!

مذهبی و یا نداشتن مذهب آزادند. "جدایی دین از دولت" شعار است که علاوه بر نشان دادن مخالفت ما با مذهب به مثابه یک امر دولتی، تعهد ما را نیز به اصل آزادی بی قید و شرط عقیده بیان می دارد. یعنی بر این اصل تاکید می کند که طبقه کارگر چه به مثابه اپوزیسیون و چه بعد از بدست گرفتن قدرت سیاسی، اکیدا با توسل به جبر و زور و تفتیش عقاید و ایجاد تبعیضات و محدودیت های قانونی علیه افراد مذهبی مخالف است و برای نقد و طرد اعتقادات و نظرات مذهبی در جامعه، هیچ شیوه ای به جز مبارزه نظری، روشنگری و آموزش و اقناع را مجاز نمی شمارد.

خواست جدایی دین از دولت، دست دولتها را از رواج مذهب با بکارگیری ثروتها و امکانات عمومی جامعه، کوتاه می کند. از همین رو جدایی دین از دولت و تبدیل شدن مذهب به امر خصوصی انسان ها یکی از شعارها و مطالباتی است که ما کمونیست ها برای آن مبارزه می کنیم، اما جدا از ما بخشی از اپوزیسیون بورژوازی هم صرف نظر از اینکه در آینده چه اندازه به آن پایبند باشند همین شعار را سر می دهند و گاهی مبلغ ایده های غیر مذهبی نیز هستند و خود را سکولار می نامند. اما آنچه موضع ما را از موضع جریانات بورژوازی جدا می کند تنها سکولاریسم و خواست جدایی دین از دولت نیست، بلکه در همان حال روشن کردن و افشای نقش سیاسی و اجتماعی مذهب در خدمت نظام طبقاتی سرمایه داری است.

ما در مبارزه با مذهب هرگز به باورهای مردم بی احترامی نمی کنیم، کار ما روشنگری و توضیح با حوصله حقایق و روشن ساختن مستدل جهان بینی کمونیستی در قبال پدیده مذهب است. چنین سیاست و موضعی، تفرقه اندازانه نیست بلکه وحدت بخش است. نه تنها صف همبستگی مبارزاتی طبقه کارگر علیه سرمایه داران را تضعیف نخواهد کرد، بلکه به دلیل خصلت صادقانه، علمی، واقع بینانه و دلسوزانه آن صف نبرد طبقاتی کارگران را نیرومندتر نیز می سازد.

هستند، تسلیم شوند و صبور باشند و به امید پاداش های بهشتی آرامش بیابند. مذهب نوعی مخدر معنوی است که در آن برده های سرمایه، داوطلبانه خواست خود برای زندگی بهتری که بیشتر شایسته انسان باشد را کنار می گذارند.

رهایی انسان کارگر و زحمتکش از چنگ این عامل سرکوبگر درونی با روشنگری و تحلیل علمی مسائل جهان در محدوده معینی امکانپذیر می گردد، اما این رهایی در ابعاد اجتماعی تنها زمانی ممکن می شود که شرایط مادی زندگی انسان تغییر کند و آن نیروهای طبیعی و اجتماعی که انسان از ترس آنان به مذهب پناه می برد به زیر کنترل طبقه کارگر و افکار انسان پیشرو و ترقی خواه در آید. با انقلاب اجتماعی طبقه کارگر و نابودی نظام سرمایه داری، راه رهائی از زندانی که توانائی های تحول بخش انسان در آن به بند کشیده شده است آماده می شود. بنابراین وظایف ما فراهم کردن ملزومات انقلاب کارگری است، که بدون شک روشن کردن علمی مسائل جهان امروز در میان کارگران و پاک کردن آثار افکار مذهبی از ذهن آنان و نشان دادن این واقعیت که مذهب زنجیر اسارت دیگری است بر دست پای کارگران بخشی از تلاش و مبارزه برای تامین ملزومات انقلاب کارگری است.

در همین راستا و برای دستیابی به چنین هدفی است که خواست جدایی دین از دولت مطرح می شود. واقعیت این است که مذهب را صرف نظر از اینکه از دولت مستقل باشد یا نباشد، ابزار درونی سرکوب کارگران و مردم زحمتکشی که از دست این نظام به تنگ آمده اند و به آن معترض هستند می دانیم. اما تحقق خواست جدایی دین از دولت، این ابزار سرکوب را از دست سرمایه داران و دولتشان می گیرد. جدایی دین از دولت یعنی لغو اکید هرگونه امتیاز و تبعیض در مشاغل دولتی و حقوق افراد بر حسب مذهب و مقام مذهبی آنان و یا اعتقاد و عدم اعتقاد آنان به مذهب؛ یعنی لغو اکید پرداخت کمک های مالی و غیرمالی دولتی به فعالیت ها و موسسات مذهبی، یعنی لغو مواد درسی و رسم و آیین مذهبی در مدارس و موسسات آموزش دولتی؛ یعنی هیچیک از مذاهب بعنوان مذهب رسمی به رسمیت شناخته نمی شود، مذهب امر خصوصی افراد تلقی می گردد و کلیه افراد در اختیار کردن هر

مذهب در جوامع طبقاتی امروز، در همان حال که اعتقادات توده های وسیعی از کارگران و مردم زحمتکش را تشکیل می دهد، ابزاری است در دست سرمایه داران و دولت تا از طریق آن مردم را با امید زندگی افسانه ای در دنیائی دیگر فریب دهند و حاکمیت نظام سرمایه داری و بهشت امروز خود را در همین دنیا تداوم بخشند. مذهب همواره و در طول تاریخ انعکاس یاس و ناتوانی توده های مردم در دست و پنجه نرم کردن آنان با موانع سر راه زندگی شان بوده است. انسانی که اسیر مناسبات نظام سرمایه داری است و به تنهایی قادر نیست که شرایط زندگی خود را تغییر دهد و در برابر رنج و مرارتی که خود و خانواده اش به آن گرفتار آمده اند، کاری از دستش ساخته نیست، زمانی که خود را ضعیف و درمانده می بیند به ناچار رو به آسمان می کند، به این امید که نیرویی قدرتمندتر از خود وی پیدا شود و او را نجات دهد. زمانی که در دنیای واقعی هیچ امیدی برای رسیدن به آرزوهایش باقی نمی ماند، آرزو می کند که برای دستیابی به امیالش بعد از مردن دوباره زنده شود، و با آرزوی دستیابی به رفاه و خوشبختی در دنیای خیالی بعد از مرگ، رنج و مرارت های دنیای واقعی را تحمل می کند.

دولتهای سرمایه داری برای تداوم سلطه استثمارگرانه خود به اشکال مختلف سرکوب روی می آورند. سرکوب مستقیم از طریق زندان و شکنجه و اعدام و ایجاد فضای پلیسی و وحشت در جامعه تنها یکی از اشکال سرکوب است. سرکوب اقتصادی کارگران لاجرم تمام انواع سرکوب سیاسی و تحقیر اجتماعی را پیش میکشد و تولید میکند و زندگی معنوی و اخلاقی توده ها را زوال میبخشد و تیره و تار میکند. کارگران شاید بتوانند درجه بیشتر یا کمتری از آزادی سیاسی برای مبارزه در راه رهایی اقتصادی خود به دست آورند اما هیچ میزان آزادی آن ها را از شرف فقر، بیکاری و سرکوب رها نمیکند تا وقتی که قدرت سرمایه سرنگون شود. شکل دیگر سرکوب که به کمک مذهب انجام می گیرد عبارت از درونی کردن سرکوب است. آنان به کمک مذهب صدای اعتراض مردم معترض را از درون خفه می کنند. مذهب به آنان که تمام عمرشان را زحمت می کشند و در نیاز زندگی می کنند می آموزد که تا وقتی زنده و در زمین

## حکومت اسلامی سرمایه داران مسبب اصلی زن کشی!

و سربه نیست کردن زنان را تکرار می کنند. مگر مثله کردن جسد آن زن جوان و رها کردن آن در میدان آزادی برای مرعوب کردن زنانی که در میدان آزادی بدون حجاب میرقصند در راستای سیاست اعدام در ملاء عام رژیم برای مرعوب ساختن جامعه نیست؟ اینبار دست سران رژیم جمهوری اسلامی برای انتقام گرفتن از زنان از آستین قاتلان سریالی بیرون می آید.

در واقع این مجموعه قوانین و سیاست های زن ستیزانه حکومت اسلامی بستر مساعدی جهت گسترش قتل های ناموسی و خشونت علیه زنان در عرصه های مختلف حیات اجتماعی را فراهم ساخته است. به همین اعتبار خشونت علیه زن با همه مصائب آن یک پدیده اجتماعی است و مثل هر پدیده اجتماعی دیگر باید بستر

اسلامی سرمایه، مرتجع، سرکوبگر و ضد زن حاکم بر ایران است. خشونت خانوادگی، قتل های ناموسی، کودک همسری، فروش و شوهر دادن اجباری دختران به خاطر فقر خانواده ها، قتل دختران بخاطر انتخاب سبک متفاوت زندگی، همه و همه ناشی از بیش از چهار دهه حاکمیت سیاستها، قوانین و برنامه های ضد زن رژیم سرکوبگر اسلامی است. از نظر سران رژیم اسلامی، محیط خانواده باید بازتاب دهنده ارزشهای اسلامی و سیاستهای و فرهنگ ارتجاعی رژیم باشد. از نظر سران این رژیم مرد باید حاکم مطلق و مشت آهنین خانواده باشد، تا مظاهر سرکوب و استبداد این رژیم بتواند به شکل احسن خود را در محیط خانواده هم بازتولید کند. آنوقت نظام اسلامی موفق عمل کرده و ارزشها، فرهنگ فرتوت آن همه جا در جامعه و خانه و دانشگاه و کارخانه

بنا به گزارش روزنامه شرق، از خرداد ۱۴۰۰ تا خرداد ۱۴۰۲ یعنی به مدت دو سال ۱۶۵ زن در نقاط مختلف ایران به دست یکی از مردان خانواده خود کشته شده اند. شکی نیست که مانند خیلی از مشکلات و فجایع اجتماعی دیگر در ایران، این آمار زن کشی فقط نوک کوه یخ را نشان میدهد و آمارهای واقعی به مراتب بیشتر از آمار اعلام شده هستند. کمتر اخبار و گزارش های مربوط به این جنایات در رسانه های حکومتی بازتاب می یابند، و اگر هم منعکس شوند، به آنها نه به مثابه یک معضل اجتماعی، بلکه فقط به عنوان یک مسئله جنایی در چهارچوب قوانین اسلامی به آن نگاه می شود. چون اگر به عنوان یک معضل اجتماعی و بازتاب نظام تبعیض جنسیتی و موقعیت فرودست زنان در جامعه به آن نگاه شود، آنگاه نقش زن ستیز حکومت اسلامی و فرهنگ و قوانینی که رواج داده در وقوع این قتل ها هویدا می شود. انزمان پای رژیم جمهوری اسلامی به میان می آید و دیده میشود چطور پشت همه قتل هایی که به نام دفاع از حرمت خانواده و ناموس در جامعه انجام می گیرند، میتوان رد پای رژیم اسلامی، این رژیم آپارتاید جنسی را پیدا کرد.

دلایل ذکر شده در روزنامه شرق برای وقوع این قتلها، در اکثر موارد، اختلافات خانوادگی، دلایل ناموسی و مسائل مالی عنوان شده است. قتل ها در همه موارد توسط پدر، پسر، شوهر، پدرشوهر، برادر شوهر و دیگر اعضای مرد خانواده و بستگان انجام گرفته است. همچنین این روزنامه عنوان میکند که بر خلاف تصور، که معمولاً قتل زنان به مناطق روستایی و شهرهای دورافتاده نسبت داده میشود، از ۱۶۵ زن مقتول، ۴۱ زن در پایتخت کشته شده اند. سوم خرداد جسد مثله شده زنی جوان در داخل یک ساک ورزشی در میدان آزادی تهران پیدا شد و یک ماه بعد از آن در چهارم تیر، جسد مثله شده زن جوان دیگری در کنار یک سطل زباله در یکی از محلات پایتخت پیدا شد. در حالیکه در کمتر از یک سال اخیر، ایران و جهان شاهد یکی از باشکوه ترین خیزشهای توده ای به پیشتازی زنان و با محوریت دفاع از حقوق و آزادی زنان بوده است، می بینیم که تحت حاکمیت رژیم اسلامی، کشتن و قتل فجی زنان در ماههای اخیر افزایش یافته است. دلایل قتل این زنان و مرتکبین این قتلها هر چی و هر کسی باشند، مسبب اصلی آن رژیم



باز تولید آن را شناخت و بر حسب ویژگی هایش به اشکالی سازمانیافته و در ابعادی اجتماعی برای مبارزه علیه آن نیروی توده زنان و مردان کارگر و زحمتکش و انسانهای آزاده و برابری طلب را بسیج کرد. درست از این زاویه است که انهدام زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی خشونت علیه زنان و قتل های ناموسی از بستر تعرض رادیکال به رژیم سرمایه داری مذهبی حاکم در ایران و از مسیر سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی می گذرد. جنبش انقلابی جاری که با نام رمز ژینا و زن، زندگی، آزادی و با پیشتازی زنان آغاز شد ضربات کوبنده ای به پایه ایدئولوژیک و زن ستیز رژیم اسلامی وارد آورده است. باید این دستاورد را به سکوی پیشروی برای به زیر کشیدن این رژیم ضد زن اسلامی تبدیل کرد.

جاری شده اند. وقتی که سران رژیم برای بقای نظام بی اعتبار اسلامی و جاری کردن فرهنگ و قوانین پوسیده مردسالارانه زنان را با انواع محرومیتها و سرکوبها و بی حقوقیها مواجه میکنند، به جرم سرپیچی از قوانین اسلامیش، دختران را از بام خانه به زمین پرت میکنند، در خیابان به گلوله می بندد، در زندان آنها را مورد شکنجه و تجاوز قرار میدهد، و آنان را وادار به خودکشی می کند، جای تعجب نیست که مردانی هم پیدا شوند که در محیط خانه با همین عناوین و دلایل و برای حفظ آبرو و ناموس خانواده، و با حمایت قانون، زنان را به قتل برسانند و از زندگی محروم کنند. آن قاتلین سریالی که دلایل خود برای قتل و مثله کردن زنان را پاک کردن زنان ناپاک و فاسد از صحنه شهرها بیان میدارند، در واقع همان الفاظ و بیانات حاکمین مرتجع جمهوری اسلامی برای توجیه سرکوب



## هدف دولت نژادپرست اسرائیل، الحاق کامل سرزمین فلسطین!

خود نشان نداد. آنها در تمام این سالها خلاف تعهدات خود در مذاکرات "اسلو" و سپس "کمپ دیوید" و حتی قطعنامه های سازمان ملل مبنی بر بازگشت به مرزهای قبل از جنگ شش روزه، بطور مدام آبادی های یهودی نشین را افزایش داده اند. اگر در زمان قرارداد "اسلو" تنها یکصد و پانزده هزار نفر یهودی در مناطق اشغالی بعد از جنگ شش روزه اسکان یافته بودند، اکنون دیگر تعداد یهودیان این آبادی نشینها در کرانه باختری رود اردن نزدیک به پانصد هزار نفر و در اورشلیم شرقی نزدیک به ۲۵۰ هزار نفر رسیده است. اکنون دیگر نمیتوان با هیچ ترفندی پنهان نگه داشت که از سالهای دوهزار و شش و دوهزار و هفت میلادی یک جنگ تمام عیار علیه مردم فلسطین جریان داشته است. اکنون دیگر اهداف آشکار و نهان نانیاهو الحاق تمام سرزمینهای است که در جریان جنگ شش روزه در سال شصت و هفت میلادی اشغال کرده است. این امر باید از طریق پاک کردن صورت مسئله وجود ساکنین این مناطق چه از طریق آواره ساختن آنان و چه از طریق نابودی آنان انجام گیرد. وزیرانیت کابینه او "بن گویر" بنیانگذار حزب اولترا راست "قدرت یهودی" آشکارا فرمان کشتن فلسطینیان در مقیاس "ده ها نفر، صدها نفر و هزاران نفر" را میدهد. واقعیت این است که آنچه را که نماینده امپریالیسم آمریکا در جریان قطعنامه چند روز گذشته بیان داشت چیزی جز اعلام همبستگی با یک دولت سرکوبگر و آشکار ساختن جوهر ضد انسانی این همبستگی نبود. در چنین شرایطی برای کارگران و مردم زجر کشیده فلسطین راهی جز اتحاد و همبستگی با کارگران و نیروهای آزادیخواه و جریان های انقلابی در اسرائیل و جلب حمایت و همبستگی نیروهای ترقی خواه در سطح جهان برای بهبود توازن قوا در مبارزه بر علیه رژیم نژادپرست اسرائیل و طرد جریانات مرتجع مذهبی باقی نمانده است. لازم است با حمایت و تقویت نیروی همبستگی جهانی با مردم ستمدیده فلسطین توازن قوا را به نفع مبارزه حق طلبانه و آزادیبخش این ملت ستمدیده تغییر داد. نباید گذاشت که آرزوها و امیدهای یک ملت برای رهائی از چنگ یک رژیم نژادپرست و اشغالگر مدفون گردد.

یکی از این ایستگاههای جدید اعلام نمود که "حمایت همه جانبه دولت در پشت شماس، به پیش بروید و دره ها و تپه ها را اشغال کنید". این آتش به اختیاران دولت اسرائیل بر این باورند که تمام منطقه بین دریای مدیترانه تا رود اردن را خداوند به آنان وعده داده است و آنان این وعده را با تمام قدرت و با پشتیبانی نیروهای نظامی عملی خواهند ساخت. اینان هیچ ابائی ندارند که روستاها را آتش بزنند و با پشتیبانی لجستیکی ارتش اسرائیل فلسطینیان را به قتل برسانند و خانه هایشان را بر سرشان خراب کنند. این عملیات جنایتکارانه دولت اشغالگر البته امر جدیدی نیست. در هفتاد و پنج سال گذشته فارغ از اینکه چه ترکیبی از احزاب، دولت اسرائیل را تشکیل داده اند فلسطینیان قتل عام شده اند، آواره گردیده اند و یا در زندانهای رژیم اشغالگر گرفتار آمده اند. تاریخ سرکوب مردم فلسطین تراژدی تمام عیاری است که همواره به اشکال گوناگون تجلی یافته است. زمانی به حکم قطعنامه های سازمان ملل و زمانی نیز حتی با لگد مال کردن همان حدافلتهایی که برای ادامه زندگی مردم فلسطین در سازمان ملل به تصویب رسیدند. در سال ۱۹۴۸ با قطعنامه سازمان ملل و با ایجاد دولت اشغالگر میلیونها فلسطینی از خانه و کاشانه خود رانده شدند. آنان حتی در کمپ های پناهندگی که چندین نسل را در خود جای داده اند نیز امان نیافتند. دولت شارون در سالهای هفتاد و هفتاد و یک میلادی تانکهای ارتش را روانه آن کمپ های پناهندگی نمود که فلسطینیان آواره از زمان تأسیس دولت اسرائیل در نوار غزه در آن ساکن شده بودند، این کمپ ها را با خاک یکسان کرده که هزاران تن از ساکنینش آواره گشته و این بار در صحرای سینا اسکان یافتند. در سال نود و سه میلادی در گرمناگرم مذاکرات "اسلو" تنها در جریان حمله یک دکتر یهودی به نمازگزاران فلسطینی بیست و نه نفر کشته شده و صدها نفر زخمی گردیدند و البته آنانی که تبلیغات کرکننده در باره این پیشروی مذاکرات به راه انداخته بودند، خم به ابرو نیاورند. بعدها نیز در مذاکرات "کمپ دیوید" در سال دوهزار میلادی و یا حتی طرح صلح کشورهای عربی در سال دوهزار و دو میلادی هیچ زمانی دولت اشغالگر تمایلی برای یافتن راه حلی برای این تراژدی خونبار از

شورای امنیت سازمان ملل روز ۲۷ ژوئن برای دوازدهمین بار در شش ماه گذشته "وضعیت خاورمیانه از جمله فلسطین" را بررسی کرد. در حالی که یکی از راست ترین دولت های نژادپرست در اسرائیل بر مسند قدرت تکیه زده است، سازمان ملل با صدور بیانیه ای از اسرائیل و فلسطین خواست که "به خشونت در کرانه باختری پایان داده و از اقداماتی که میتواند به تشدید تنشها در این منطقه بی ثبات منجر شود بپرهیزند". علیرغم اینکه قطعنامه مزبور یک دولت اشغالگر و یک ملتی را که از حق زندگی خود دفاع میکنند در یک ترازو قرار داد، ولی حتی همین هم برای مقامات امپریالیسم آمریکا، این حامیان رژیم آپارتاید کافی نبوده و معاون سفیر آمریکا در سازمان ملل اعلام کرد که ایالات متحده از "حمله تروریستی وحشیانه بیست و یکم ژوئن علیه اسرائیلی ها در کرانه باختری که منجر به کشته شدن چهار نفر و زخمی شدن چند نفر دیگر گردید، وحشت زده شد". او البته فراموش کرد که از کشته شدن یک فلسطینی در یکی از ایست های بازرسی در روز قبلتر و از تهاجم وحشیانه نیروهای اسرائیلی توسط هلی کوپترهای جنگی و پهبادها که دستکم جان هیجده فلسطینی را در طول یک هفته گرفت، سخنی به میان آورد. و باز فراموش کرد که بگوید که سال جاری میلادی یکی از مرگبارترین سالها برای فلسطینیان در کرانه باختری بوده و در شش ماه گذشته تا کنون حداقل هفتصد و سیزده فلسطینی بر اثر تیراندازی نظامیان دولت اشغالگر در ساحل غربی کشته شده اند. ریاض منصور، سفیر فلسطین در سازمان ملل، دولت اسرائیل را به "ایجاد کشوری برای شهرک نشینان به جای کشور فلسطین" متهم کرده و گفت فلسطینیها هر روز بیشتر متقاعد می شوند که "هیچ کمکی در راه نیست". تهاجم دولت نژادپرست اسرائیل برای شهرک سازی در سرزمین های فلسطینی شتاب تازه ای گرفته است. این عملیات به مثابه نیروی پشتیبان تندروهای یهودی که به مثابه آتش به اختیاران دولت عمل کرده و آپارتاید دولتی رژیم اشغالگر را در عمق جغرافیای ساحل غربی به پیش میبرند. تنها در طول هفته گذشته اینان چندین ایستگاه بازرسی جدید را احداث کرده اند. وزیر امنیت اسرائیل در بازدید از